

کن. چون ابو عبیده حاضر سقیفه بود و نتوانست حاضر شد، ابو طلحه بر سید و حفر قبر کرد، و لحد پرداخت.

نیم شب چهارشنبه پیغمبر را در کنار قبر نهادند و از طرف پای قبر در آوردند. به روایتی چون علی علیه السلام جسد مطهر را در لحد جای داد گفت: **اللَّهُمَّ هَذَا أَوَّلُ الْعَدَدِ، وَصَاحِبُ الْأَبَدِ، نُورُكَ الَّذِي قَهَرْتَ بِهِ غَوَاسِقَ الظُّلَمِ، وَبَوَاسِقَ الْعَدَمِ، وَجَعَلْتَهُ بِكَ وَ مِنْكَ وَ إِلَيْكَ وَ عَلَيْكَ دَالًّا دَلِيلًا رُوحَهُ نُسخَةُ الْأَحَدِيَّةِ فِي اللَّاهُوتِ، وَ جَسَدُهُ صُورَةُ مَعَانِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ، وَ قَلْبُهُ خَزَائِنَةُ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، طَاوُسُ الْكِبْرِيَاءِ وَ حَمَامُ الْجَبَرُوتِ.**

حدیث کرده‌اند که علی و عباس و عقیل و أسامه و فضل و قثم و شقران و اوس و به روایتی عبدالرحمن بن عوف در قبر درآمدند قطیفه حمراء که در فتح مکه مأخوذ پیغمبر گشت و آن را گاه فراش می فرمود و گاه زیرپوش می ساخت و وقتی بر دوش می کشید به دست شقران فراش سعه قبر گشت. چه به روایتی وصیت پیغمبر بود که فرمود آن قطیفه را فراش قبر کنند؛ زیرا که خداوند زمین را بر جسد انبیاء مسلط نکند. بعضی از علما گویند: این صفت خاص پیغمبر بود.

بالجمله لحد را بانه (۹) خشت بپوشانیدند و در خشت آخر قطیفه را بر آوردند و آخر کس علی علیه السلام بود که از قبر برآمد اگرچه استوار ندارم، به روایتی قثم بن عباس آخر کس بود و از او حدیث کنند که دیدم پیغمبر لبهای مبارک را جنبش می داد گوش فرا داشتم می فرمود: **رَبِّ أُمَّتِي رَبِّ أُمَّتِي؛ وَ جَمَاعَتِي نِيْزًا سَنَجْدِيْدَةً** گویند مُغِيْرَةَ بن شعبه انگشتی خویش عمداً در قبر انداخت و به این دست آویز به قبر در رفت و قدم آن حضرت را مس نمود و بیرون شد و گفت: عهد من با رسول خدای از همه نزدیکتر است. و این حدیث را محققان استوار ندارند و گویند: علی را از درآمدن به قبر دفع داد و خود انگشتی او را بر آورد. و هم گفته‌اند: چون این قصه را از مُغِيْرَةَ به علی آوردند فرمود: او را مانند این امر قدرت نبود.

بالجمله مدینه را ظلمت فروداشت تا آنگاه که از کار دفن پرداختند از پس آن بر فراز خشت‌ها خاک بریختند و قبر را مسطح یا مربع و به روایتی مستم بر آوردند و به اندازه شبری ارتفاع دادند و آب بر فراز پاشیدند و این هنگام علی روی به جانب قبر فرا داشت و فرمود: **إِنَّ الصَّبْرَ لَجَمِيْلٌ إِلَّا عَنكَ، وَ إِنَّ الْجَزَعَ لَقَبِيْحٌ إِلَّا عَلَيْكَ، وَ إِنَّ**

الْمُصَابِ بِكَ لَجَلِيلٌ، وَإِنَّهُ قَبْلَكَ وَبَعْدَكَ لَجَلِيلٌ.

حدیث کرده‌اند که: هنگامی که علی مسحاتی در دست داشت و قبر رسول خدای را مستوی می‌فرمود، مردی درآمد و گفت: کار خلافت بر ابوبکر استقرار یافت و مردم را با او بیعت کردند و انصار به وخامت اختلاف کلمه دستخوش خذلان گشتند و جماعت طلقاً از بیم آنکه امر خلافت بر شما تقریر یابد ابوبکر را به خلافت سلام دادند. علی علیه السلام طرف مسحاة را بر ارض استوار داشت و دست بر فراز مسحاة گذاشت و فرمود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ، أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ.

مع‌القصه چون از تسویه قبر برداختند مردمان همگروه از کنار قبر به در خانه فاطمه علیها السلام آمدند و تسلیت و تعزیت بگفتند. فاطمه فرمود: رسول خدای را به خاک سپردید؟ عرض کردند: چنین کردیم. فرمود شما را چگونه دل داد که بر زبر آن جسد پاک خاک بریختند نه او نبی الرحمة و مصداق لَوْلَا كَلِمَاتُ الْأَقْلَاقِ بُوَد. گفتند: يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ مَا نِيزِ مَصِيبَتِ زَدَةٍ وَ غَمْنَا كَيْمِ لَكِنْ أَرْحَمُ خَدَايَ كَرِيْزِ نِيْسَتِ. پس فاطمه سخت بگریست و به زیارت قبر پدر شتافت و مشتی از خاک مرقد برگرفت و بر دیدگان گذاشت و بسیار نالید و بزارید و این بیت قرائت کرد.

مَآذَا عَلِيٍّ مِّنْ شَمِّ تُرْبَةِ أَحْمَدَا
أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا^۱
صَبَّبْتُ عَلِيٍّ مَّصَائِبَ لَوْ أَنَّهَا
صَبَّبْتُ عَلِيَّ الْآيَامِ صِرْنَ لِيَالِيَا

بعضی سخن بر این دارند که گوینده این شعر امیرالمؤمنین است و فاطمه در زیارت قبر پدر قرائت فرمود؛ و این دو بیت منسوب به فاطمه است:

نَفْسِي عَلِيٍّ زَفْرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ
يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ
لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ إِنَّمَا
أَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي

تعزیت خداوند جل جلاله بر اهل بیت

از ابی جعفر علیه السلام حدیث کرده‌اند که بعد از وفات رسول خدای اهل بیت به ناخوشتر و جهی شب به روز آوردند و چنان می‌پنداشتند که دیگر آسمان بر ایشان سایه نیفکند و زمین حمل ایشان نکند، ناگاه گوینده‌ای بر ایشان درآمد که او را دیدار نمی‌نمودند و سخن او را اصفا می‌فرمودند. فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ إِنَّ فِي اللَّهِ عِزًّا مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ، وَ نَجَاةً مِنْ كُلِّ هَلَاكَةٍ وَ دَرَكًا لِمَفَاتٍ كُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ، إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَكُمْ وَ فَضَّلَكُمْ وَ جَعَلَكُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَ اسْتَوَدَّكُمْ عِلْمَهُ وَ أَوْزَعَكُمْ كِتَابَهُ، وَ جَعَلَكُمْ تَابُوتَ عِلْمِهِ وَ عَصَا عِزِّهِ وَ ضَرْبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ نُورِهِ، وَ عَصَمَكُمْ مِنَ الزَّلْزَلِ وَ آمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ، فَتَعَزَّوْا بِعِزِّ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَنْزِعَ عَنْكُمْ رَحْمَتَهُ، وَ لَنْ يُزِيلَ عَنْكُمْ نِعْمَتَهُ فَإِنَّكُمْ أَهْلُ اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلُّ الدِّينِ بِهِمْ تَمَّتِ النُّعْمَةُ وَ اجْتَمَعَتِ الْفِرْقَةُ وَ اتَّخَذَتِ الْكَلِمَةَ وَ أَنْتُمْ أَوْلِيَاءُهُ فَمَنْ تَوَلَّاهُمْ فَازَ وَ مَنْ ظَلَمَ حَقَّكُمْ، زَهَقَ مَوَدَّتُكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ اجِبَةُ فِي كِتَابِهِ عَلَى عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ أَدَّى أَمَانَتَهُ آتَاهُ اللَّهُ صَدَقَةً فَإِنَّكُمْ الْأَمَانَةُ الْمُسْتَوَدَّعَةُ وَ لَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ وَالطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ، وَ قَدْ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ وَ قَدْ اكْتَمَلَ لَكُمْ الدِّينَ وَ بَيَّنَّ لَكُمْ سَبِيلَ الْمَخْرَجِ فَلَمْ يَتْرِكْ لِجَاهِلٍ حُجَّةً فَمَنْ جَهِلَ أَوْ تَجَاهَلَ أَوْ أَنْكَرَ أَوْ نَسِيَ أَوْ تَنَاسَى فَعَلَى اللَّهِ حِسَابُهُ وَ اللَّهُ مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِكُمْ وَ اسْتَوَدَّكُمْ اللَّهُ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ.

ابو جعفر علیه السلام فرمود که: خداوند اهل بیت را بدین کلمات سلام فرستاد و تعزیت و تسلیت گفت و باز نمود که شما برگزیدگان خدا و گنجینه علم خدا و مستودع کتاب خدائید. و در این جهان ودیعت خداوندید و به وجود شما دین خداوند کمال یافت هرکه تولای شما جست رستگار شد و هرکه در حق شما ظلم کرد از پای درآمد.

تعزیت جبرئیل

و از پس آن جبرئیل علیه السلام اهل بیت را تعزیت گفت چنانکه ابی عبدالله فرماید: چون رسول خدای مقبوض گشت و بر سر بر بخفت، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در پیرامون پیغمبر پره زده بودند در این وقت جبرئیل بیامد و گفت: **السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ الرَّحْمَةِ، كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ إِنَّ فِي اللَّهِ عِزَاءً مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ، وَ دَرَكًا مِنْ كُلِّ مَافَاتٍ، وَ خَلْفًا مِنْ كُلِّ هَالِكٍ، فَبِالْتِهَ فَنُتِقُوا وَ إِيَّاهُ فَارْجُوا إِنَّمَا الْمُصَابُ مَنْ حُرِمَ الثَّوَابَ هَذَا آخِرُ هُبُوطِي مِنَ الدُّنْيَا.**

جبرئیل بدین کلمات تعزیت گفت و باز نمود که: در این جهان نزول نخواهم کرد معلوم باد که نزول جبرئیل بعد از رسول خدای به شرط وحی روا نیست و اگر نه حضور جبرئیل در حضرت ائمه معصومین بعید نباشد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد.

تعزیت علی علیه السلام

بالجمله علی علیه السلام خطاب با رسول خدای کرد و همی گفت: **يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الْجَزَعَ لَقَبِيحٌ إِلَّا عَلَيْكَ وَ إِنَّ الصَّبْرَ لَجَمِيْلٌ إِلَّا عِنْدَكَ.** و این بیت ها بگفت:

يُعَزُّونَنِي قَوْمٌ بَرَاءٌ مِنَ الصَّبْرِ وَ فِي الصَّبْرِ أَشْيَاءٌ أَمْرٌ مِنَ الصَّبْرِ
يُعَزِّي الْمُعَزِّي ثُمَّ يَمْشِي لِشَأْنِهِ وَ يَبْقَى الْمُعَزِّي فِي أَحْرَمٍ مِنَ الْجَمْرِ

و نیز علی علیه السلام فرماید:

أَمِنْ بَعْدِ تَكْفِينِ النَّبِيِّ وَ دَفْنِهِ بِأَثْوَابِهِ آسَى عَلَى هَالِكٍ تَوَى
رَزَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ فِينَا فَلَنْ نَرَى بِذَلِكَ عَدِيْلًا مَا حِينَا مِنَ الرَّدَى
وَ كَانَ لَنَا كَالْحِصْنِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ لَهُ مَعْقِلٌ حِرْزٌ حَرِيْزٌ مِنَ الْعِدَى
وَ كُنَّا بِمَرَأَةٍ نَرَى النُّورَ وَ الْهُدَى صَبَاحَ مَسَاءٍ رَاحَ فِينَا أَوَاغْتَدَى
لَقَدْ غَشِيْنَا ظُلْمَةً بَعْدَ مَوْتِهِ نَهَارًا فَقَدْ زَادَتْ عَلَى ظُلْمَةِ الدُّجَى

۱. امر به صبر می کنند مرا قومی که بیزارانند از صبر، و در صبر چیزهاست تلخ از صبر. عزا می دهد عزا دهنده، پس می گذرد برای کار خود و می ماند عزا داده در گرمتر از آتش.

فَيَاخَيْرَ مَنْ ضَمَّ الْجَوَانِحَ وَالْحَشَا
 كَأَنَّ أُمُورَ النَّاسِ بَعْدَكَ ضُمَّنْتَ
 وَضَاقَ فِضَاءُ الْأَرْضِ عَنْهُمْ بِرُحْبِهِ
 فَتَقَدَّرَتْ بِالْمُسْلِمِينَ مُصِيبَةٌ
 فَلَنْ يَسْتَقِيلَ النَّاسُ تِلْكَ مُصِيبَةَ
 وَفِي كُلِّ وَقْتٍ لِلصَّلَاةِ يُهَيِّجُهُ
 وَيَطْلُبُ أَقْوَامَ مَوَارِيثَ هَالِكِ
 و هم امیرالمؤمنین می فرماید:

مَا قَاضَ دَمْعِي عِنْدَ نَائِبَةٍ
 وَإِذَا ذَكَرْتُكَ سَامَحْتُكَ بِهِ
 إِنِّي أَجِلُّ ثَرِيًّا حَلَلْتُ بِهِ
 إِلَّا جَعَلْتُكَ لِيْلُبَا سَبِيًّا
 مِنِّي الْجُفُونَ فَفَاضَ وَأَنْسَكِبَا
 أَنْ عَنِ أَرَى بِسِوَاهُ مُكْتَتِبَا^۲

۱. آیا از پی تکفین پیغمبر و دفن او یا جامه‌های او غمگین شوم بر هلاک شده‌ای که مقیم باشد در خاک، مصیبت رسانیده شدیم ما به رسول خدا، با خبر یافتیم از او در میان ما، پس هرگز نخواهیم دید او را مثلی، مادام که زنده‌ایم و نجات داریم از هلاک، بود آن حضرت مر ما را مانند دژ از این سوی اهل خود، در حالی که مر او را بود ملجای به غایت استوار از اعدا. و بودیم ما به دیدار او می‌دیدیم نور و هدایت هر بامداد و هر شبانگاه که شبانگاه می‌کرد در میان ما یا بامدادی می‌کرد. هر آینه به حقیقت در آمد به ما تاریکی بعد از مردن او در روز، پس به حقیقت افزون شد آن ظلمت بر ظلمت فایق بر جمیع ظلمت‌ها. ای بهترین کسی که به هم آورد استخوانهای خرد پهلوی و درون تهیگاه را و ای بهتر مرده که به هم آورد او را خاک خشک و خاک نمناک، گویا کارهای مردم بعد از تو نهاده شد در کشتی افتاده به موج، وقتی که آن موج در دریا به حقیقت بلند باشد. تنگ آمد فضای زمین از مردم با وجود فراخی آن برای نیافتن رسول خدا، آن زمان که گفته شد به حقیقت گذشت. هر آینه به حقیقت فرو آمد به مسلمانان مصیبتی همچون شکاف سنگ سخت و هیچ اصلاح نیست مر شکاف را در آن سنگ. هرگز اندک نشمارند مردم آن را به مصیبت، و هرگز بسته نشود آن استخوان که از ایشان شکافته شد و حال آنکه در هر وقت نمازی بر می‌انگزید آن را بلال و دعا می‌کند به نام او، هرگاه که دعا می‌کند. می‌جویند قومی چند میراث‌های مرده، و در ماست میراث‌های پیغمبری و هدایت.

۲. کم نشد اشک من نزد مصیبتی، مگر که گردانیدم ترا مر گریه را سبب و چون یاد کنم ترا، بخشش کند ترا به اشک از من پلکهای چشم، پس روان شود و بریزد از چشم. به درستی که من بزرگ می‌دارم خاکی را که فرود آمدی تو به آن از آنکه دیده شوم برای غیر آن خاک اندوهگین.

و هم علی علیه السلام فرماید:

أَلَا طَرَقَ النَّاعِي بِلَيْلِ فِرَاعِنِي
فَقُلْتُ لَهُ لَمَّا رَأَيْتُ الَّذِي أَتَى
فَحَقَّقَ مَا أَشْفَقْتُ مِنْهُ وَ لَمْ يَتَّيَلُ
فَوَاللَّهِ مَا أَنَسَاكَ أَحْمَدَ مَا مَشَتْ
وَ كُنْتُ مَتَى أَهْبَطُ مِنَ الْأَرْضِ تَلْعَةً
جَوَاداً تَشْطَى الْخَيْلُ مِنْهُ كَأَنَّمَا
و هم امیرالمؤمنین فرماید:

كُنْتُ السَّوَادَ لِنَاطِرِي
مَنْ شَاءَ بَعْدَكَ فَلَيْمَتْ
فَبَكَى عَلَيْكَ النَّاطِرُ
فَعَلَيْكَ كُنْتُ أَحَازِرًا^۱

و این بیتها را فاطمه علیها السلام در مرثیه پدر فرماید:

إِذَا اشْتَدَّ شَوْقِي زُرْتُ قَبْرَكَ بَاكِياً
فِيَا سَاكِنَ الصَّحْرَاءِ عَلَّمْتَنِي الْبُكَاءَ
فَإِنْ كُنْتُ عَنِّي فِي التُّرَابِ مُغَيَّباً
و ذِكْرَكَ أَنَسَانِي جَمِيعَ الْمَصَائِبِ
فَمَا كُنْتُ عَنِ قَلْبِ الْحَزِينِ بِغَائِبِ

و این مرثیه را صفیه دختر عبدالمطلب انشاد فرمود:

أَلَا يَا رَسُولَ اللَّهِ كُنْتُ رَجَائِنَا
وَ كُنْتُ رَحِيماً هَادِياً وَ مُعَلِّماً
لَعَمْرُكَ مَا أَبَكِي النَّبِيَّ لِفَقْدِهِ
وَ مَا خِفْتُ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ الْمَكَوِيَا
وَ كُنْتُ بِنَابِراً وَ لَمْ تَكُ جَافِياً
لِيَبِكَ عَلَيْكَ الْيَوْمَ مَنْ كَانَ بَاكِياً
وَ لَكِنْ لَمَّا أَخَشَى مِنَ الْهَرَجِ آتِيَا

۱. در آمد خبر دهنده مرگ به شب، پس ترسانید مرا و بی خواب کرد مرا، چون آواز برداشت بانگ کننده. پس گفتم مر او را، چون خیال کردم آن چیز را که آمد، آیا غیر فرستاده خدا را گشتی خبر مرگ دهنده؟ پس درست کرد آنچه ترسیدم از آن و باک نداشت، و بود دوست من سازگار من و جمیل من. پس به حق خدا که فراموش نکنم ترا ای احمد، مادام که بُرد مرا اشتران سفید در روزی از روزها و مادام که گذرم از رودخانه، و هستم من که هرگاه فرو آیم از زمین پشته ای را، بینم نشانی پیش از خود نو و کهنه. جوانمردی که گریختندی سواران از او، گویا که می دیدند بدیدن او شیری مسلط بر ایشان.
۲. بودی تو سیاهی سیاهه چشم من، پس گریست بر تو سیاهه چشم. هر که خواهد بعد از تو، پس گو بمیر، پس بر تو بودم من که حذر می کردم.

أَفَاطِمُ صَلَّى اللَّهُ رَبُّ مُحَمَّدٍ
فِدَى لِرَسُولِ اللَّهِ أُمِّي وَخَالَتِي
صَدَقَتْ وَبَلَّغَتْ الرِّسَالَةَ صَادِقًا
قَلُوا أَنَّ رَبَّ النَّاسِ ابْقَى نَبِيَّنَا
عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ الصَّلَاةُ تَحِيَّةٌ
أَرَى حَسَنًا هَيِّمَتَهُ وَتَرَكَتُهُ

عَلَى جَدِّهِ أُمِّي بِهِ الطَّهْرُ ثَاوِيًا
وَعَمِّي وَآبَائِي وَنَفْسِي وَمَالِيَا
وَمَتَّ صَلِيبَ الْعُودِ أَبْلَجَ صَافِيًا
سُعِدْنَا وَ لَكِنَ أَمْرُهُ كَانَ قَاضِيًا
وَ ادْخَلَتْ جَنَاتِ الْمُعَدَّةِ رَاضِيًا
يُبْكِي وَ يَدْعُو جَدَّهُ الْيَوْمَ نَائِيًا

و عایشه بدین کلمات بر رسول خدای همی ندبه کرد: یا مَنْ لَمْ يَشْبَعْ مِنْ خُبْرِ الشَّعِيرِ يَا مَنْ اخْتَارَ الْحَصِيرَ عَلَى السَّرِيرِ يَا مَنْ لَمْ يَنْمِ اللَّيْلَ كُلَّهُ مِنْ خَوْفِ السَّعِيرِ. حدیث کرده‌اند که بعد از وفات رسول خدای ﷺ هر روز جبرئیل به حضرت فاطمه می‌آمد و او را تسلیت می‌گفت و تسکین می‌داد و از قرب و منزلت پیغمبر سخن به شرح می‌کرد. فاطمه، علی را آگهی داد و آن حضرت همه روز کلمات جبرئیل را می‌نگاشت تا کتابی شد مشتمل بر جمیع اخبار روزگار تا روز رستخیز و این کتاب به «مصحف فاطمه» نام یافت و اینک در حضرت قائم آل محمد ﷺ محفوظ و مضبوط است.

چون در سقیفه بنی ساعده کار خلافت بر ابوبکر راست بایستاد مردم با او بیعت کردند و پیمان اطاعت دادند، ابوسفیان شتابزده به در سرای امیرالمؤمنین علی آمد و بانگ برداشت و این شعرها انشاد کرد:

بَنِي هَاشِمٍ لَا يَطْمِئِعُ النَّاسُ فِيكُمْ
فَمَا الْأَمْرُ إِلَّا فِيكُمْ وَإِلَيْكُمْ
أَبَا حَسَنِ فَاشْدُدْ بِهَا كَفَّ حَازِمِ

وَلَا سِيِّمَاتِيْمُ بِنُ مِرَّةٍ ۱ أَوْ عَدِي ۲
وَلَيْسَ لَهَا إِلَّا أَبُو حَسَنِ عَلِيٌّ
فَإِنَّكَ بِالْأَمْرِ الَّذِي تَبْتَغِي تَلِي

آنگاه به قوت تمام فریاد برداشت و گفت: یا بنی هاشم یا بنی عبید مناف ارضیتم أن یلی علیکم أبو الفصیل الرذیل أما والله لو شئتم لأملائها علیهم خیلاً و رجلاً. گفت: ای فرزندان هاشم و آل عبدمناف آیا رضا می‌دهید که ابوبکر رذل والی و امیر شما باشد اگر اجازت فرمائید برای دفع دشمنان شما روی زمین را از سوار و پیاده آکنده سازم.

۱. ابوبکر از قبیله تیم بن مره است (س).

۲. عمر بن خطاب از قبیله بنی عدی است (س).

علی علیه السلام بانگ بر او زد و فرمود: اِرْجِعْ يَا أَبَاسُفِيَانَ فَوَاللَّهِ مَا تُرِيدُ اللَّهُ بِمَا تَقُولُ وَ مَا زِلْتَ تَكِيدُ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ نَحْنُ مَشَاغِبِلُ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَيَّ كُلِّ أَمْرٍ مَا اكْتَسَبَ وَ هُوَ وَ لِيُّ مَا احْتَقَبَ. گفت: ای ابوسفیان باز شو، سوگند با خدای که از این سخنان رضای الهی نمی خواهی و طریق حق نمی جوئی؛ بلکه چندانکه زنده مانی و توانی در کید اسلام و کین مسلمین جنبش کنی، همانا ما مشغول کفن و دفن رسول خدائیم و مردمان گرفتار کردار خویشند و هرکس بدانچه کار کند کیفر برد.

چون ابوسفیان دانست که علی علیه السلام را به سخنان فتنه انگیز مفرور نساخت مراجعت کرده به مسجد رسول خدای درآمد و در آنجا گروهی از بنی امیه را انجمن یافت ایشان را نیز در اندیشه فتنه چندانکه توانست تحریض داد و کس گفتار او را وقعی ننهاد.

وَ كَانَتْ فِتْنَةٌ عَمَّتْ وَ بَلِيَّةٌ شَمَلَتْ وَ أَسْبَابُ سُوءٍ أُتْفَقَتْ تَمَكَّنَ بِهَا الشَّيْطَانُ وَ تَعَاوَنَ فِيهَا أَهْلُ الْأَفْكَ وَ الْعُدْوَانِ فَتَخَاذَلَ فِي إِنْكَارِهَا أَهْلُ الْإِيمَانِ وَ كَانَ ذَلِكَ تَأْوِيلُ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً.

علمای امامیه از ابی عبدالله علیه السلام حدیث کرده اند: که چون ابوبکر بر آرزوی خود دست یافت و امر خلافت را خاص خویش شمرد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را دیدار کرد و فرمود: یابن ابی قحافه، آیا رسول خدا اطاعت مرا بر تو واجب نداشت؟ و امثال امر مرا بر تو نگماشت؟ گفت: هرگز پیغمبر اطاعت تو را بر من حتم نفرمود. علی گفت: اینک رسول خدای در مسجد قبا به نماز ایستاده بیا تا به حضرت وی شویم و پرسش کنیم به هرچه فرمان کند پذیرفتار آئیم. ابوبکر را اگرچه شگفت آمد لیکن این سخن را بپذیرفت و به اتفاق علی علیه السلام تا به مسجد قبا آمد، و پیغمبر را در آنجا دیدار کرد: فَقَالَ: عَلِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي قُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ أَمَرَكَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَنْ تُطِيعَنِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ قَدْ أَمَرْتُكَ فَأَطِيعُهُ. علی عرض کرد: یا رسول الله ابوبکر را گفتم که خدا و رسول تو را به اطاعت من مأمور داشته این سخن را استوار نمی دارد. رسول خدا، ابوبکر را فرمود: همانا من تو را به فرمانبرداری علی مأمور داشتم لاجرم بی فرمانی مکن.

ابوبکر چون این شگفتی بدید در عجب شد و او را هول و هرب بگرفت و طریق مراجعت سپرد، و در عرض راه عمر را دیدار کرد و آثار دهشت و وحشت از ناصیه

او پدیدار بود، گفت: ترا چه رسیده است؟ ابوبکر قصه خویش باز گفت. فَقَالَ: تَبَّاً
لِأُمَّةٍ وَلَوْ كَ أَمْرَهُمْ أَمَا تَعْرِفُ سِحْرَ بَنِي هَاشِمٍ. عمر گفت: ای ابوبکر بیچاره قومی که
تو را به خلافت سلام دادند، چه ساده مردی بوده‌ای مگر تو سحر بنی هاشم را
ندیده‌ای.

بالجمله همانا قصه خلافت ابوبکر و احتجاج علی را با او انشاء الله تعالی - در
جلد دوم از کتاب دوم ناسخ التواریخ - مرقوم خواهیم داشت. اکنون بر سر سخن
رویم و آنچه شایان این مقام است بنگاریم.

در اوصاف و فضیلت پیامبر ﷺ

فضیلت

زیارت قبر پیغمبر ﷺ

پاداش زیارت قبر پیغمبر در نزد خداوند از آن افزون است که کس بتواند تجدید کرد، مگر همچنان از رسول خدای یک دو حدیث نگارش دهیم:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ وَجَدَ سَعَةً وَلَمْ يَفِدْ إِلَيَّ فَقَدْ جَفَانِي. می فرماید: هرکس را توانائی باشد و از زیارت من تقاعد کند با من ستم کرده است.

و نیز فرماید: مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ أُمَّتِي لَهُ سَعَةٌ وَلَمْ يَزُرْنِي فَلَيْسَ لَهُ عُدْرٌ عِنْدَ اللَّهِ. یعنی: هرکس از امت من که نیروی زیارت من دارد و از اقدام در این امر قدم بازپس می گذارد، روز رستخیز در نزد خداوند از برای او عذری نخواهد بود.

و نیز رسول خدای فرماید: مَنْ جَاءَنِي زَائِرًا لَا يَهْمُهُ إِلَّا زِيَارَتِي كَانَ حَقًّا عَلَيَّ اللَّهُ أَنْ أَكُونَ لَهُ شَفِيعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. یعنی: هرکس خالصاً لوجه الله به زیارت من برخیزد بر خداست که روز قیامت مرا به شفاعت او برانگیزد.

و نیز فرماید: مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي. هرکه زیارت قبر من کند شفاعت من از بهر او واجب گردد.

و نیز فرماید: مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَمَاتِي فَكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي. یعنی: هرکس بعد از مرگ من به زیارت من آید چنان باشد که مرا در زندگانی زیارت کرده است؛ زیرا که رسول خدای را حیات و ممات یکی است.

بعضی از علما مستحب می دانند که چون کس راه با مدینه نزدیک کند بر صلوات بيفزاید و چون چشمش بر شجر مدینه و حرم بیفتد بگوید: اَللّٰهُمَّ هَذَا حَرَمُ رَسُوْلِكَ

فَأَجْعَلُهُ لِي وَقَايَةً مِنَ النَّارِ وَأَمَاناً مِنَ الْعَذَابِ وَسُوءِ الْحِسَابِ.
و هنگام دخول مدینه غسل کند و بهترین جامه‌ها بپوشد و چیزی به صدقه
بدهد و بگوید: بِسْمِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي
مُخْرَجَ صِدْقٍ وَأَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيراً.

مرثیه

حسان بن ثابت

مع القصة بعد از وفات رسول خدا هرکس از اصحاب را نیروی گفتن شعر بود در
انشاد مرثی خویشتن داری نکرد این شعر حسان بن ثابت است:

مَا بَالُ عَيْنِكَ لَا تَنَامُ كَأَنَّمَا	كُجِلَتْ مَا قِيهَا بِكُحْلِ الْأَرْمَدِ
جَزَعاً عَلَى الْمَهْدِيِّ أَصْبَحَ ثَاوِيّاً	يَا خَيْرَ مَنْ وَطَاءَ الْحَصَى لَا تَبْعِدِ
يَا وَنَحْ أَنْصَارِ النَّبِيِّ وَرَهْطِهِ	بَعْدَ الْمُغَيَّبِ فِي سَوَادِ الْمَلْحَدِ
جَنبِي يَقِيكَ التُّرْبَ لَهْفِي لَيْتَنِي	غِيَّبْتُ قَبْلِكَ فِي بَقِيعِ الْغَرْقَدِ
أَقِيمُ بَعْدَكَ فِي الْمَدِينَةِ بَيْنَهُمْ	يَا لَهْفَ نَفْسِي لَيْتَنِي لَمْ أُولَدْ
بَابِي وَ أُمِّي مَنْ شَهِدْتُ وَ فَاتَهُ	فِي يَوْمِ الْأَثْنِينَ النَّبِيَّ الْمُهْتَدِي
فَظَلَلْتُ بَعْدَ وَفَاتِهِ مَتَلَدُّدَا	يَا لَيْتَنِي أُسْقِيتُ سَمَّ الْأَسْوَدِ
أَوْ حَلَّ أَمْرُ اللَّهِ فِيْنَا عَاجِلاً	مَنْ يَوْمِنَا فِي رَوْحَةِ أَوْفَى غَدِ
فَنَقُومُ سَاعَتُنَا فَنَلْقَى طَيِّباً	مَحْضاً ضَرَائِبُهُ كَرِيمِ الْمَحْتَدِ
يَا بَكْرٍ أَمِنَةَ الْمُبَارَكِ ذِكْرُهَا	وَلَدَتِكَ مُحْصَنَةً بِسَعْدِ الْأَسْعَدِ
تُوراً أَضَاءَ عَلَى الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا	مَنْ يُهْدِ لِلنُّورِ الْمُبَارَكِ يَهْتَدِي
يَا رَبِّ فَاجْمَعْنَا مَعاً وَ تَبَيَّنَا	فِي جَنَّةِ ثُنَى عُيُونِ الْحُسَّادِ
فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ وَ اكْتُبْهَا لَنَا	يَا ذَا الْجَلَالِ وَ ذَا الْعُلَا وَ السُّودِدِ
وَاللَّهُ أَسْمَعُ مَا نَعَيْتُ بِهَالِكِي	إِلَّا بِكَيْتِ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدِ
ضَاقَتِ بِالْأَنْصَارِ الْبِلَادُ فَأَصْبَحُوا	سُوداً وَ جُوهَهُمْ كَلُونِ الْأَثْمَدِ

وَلَقَدْ وَلَدْنَاهُ وَفِينَا قَبْرُهُ
صَلَّى إِلَاهُ وَمَنْ يَحْفُ بِعَرْشِهِ
فَرِحَتْ نَصَارَى يَشْرِبُ وَيَهُودُهَا

و هم حسان بن ثابت گوید:

أَلَيْتُ جِلْفَةَ بَرٍّ غَيْرِ ذِي وَجَلٍ^۱
تَاللَّهِ مَا حَمَلْتِ أَنْثَى وَمَا وَضَعْتِ
وَلَا مَشَى فَوْقَ ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ أَحَدٍ^۲
مِنَ الَّذِي كَانَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ
مُصَدِّقًا لِلنَّبِيِّينَ الْأُولَى سَالَفُوا
خَيْرَ الْبَرِيَّةِ إِنِّي كُنْتُ فِي نَهْرٍ^۵
أَمْسَى نِسَاءُكَ عَطَلْنَ الْبُيُوتَ فَمَا
مِثْلَ الرَّوَاهِبِ يَلْبَسَنَّ الْمُسُوحَ^۶ وَقَدْ

و فُضُولُ نِعْمَتِهِ بِنَالِمٍ تُحَجِّدِ
وَالطَّيْبُونَ عَلَى الْمُبَارَكِ أَحْمَدِ
لَمَّا تَوَارَى فِي الضَّرِيحِ الْمُلْحَدِ

مِنِّي أَلِيَّةَ بَرٍّ غَيْرِ إِفْنَادٍ^۲
مِثْلَ النَّبِيِّ رَسُولِ الرَّحْمَةِ الْهَادِي^۳
أَوْ فِي بِذِمَّةِ جَارٍ أَوْ بِمِيعَادِ
مُبَارَكِ الْأَمْرِ ذَا حَزْمٍ وَ إِرْشَادِ
وَ أَبْذَلِ النَّاسِ لِلْمَعْرُوفِ لِلْجَادِي
جَارٍ فَاصْبَحْتُ مِثْلَ الْمُفْرَدِ الصَّادِي
يَضْرِبُنَ فَوْقَ قَفَا سِتْرِ بِأَوْتَادِ
أَيْقَنَنَّ بِالْبُؤْسِ بَعْدَ النُّعْمَةِ الْبَادِي^۷

کور شدن

عبدالله بن زید به دعای خود

عبدالله بن زید انصاری که همواره در حضرت پروردگار دعای او با اجابت مقرون بود، در مصیبت رسول خدای دست برداشت و گفت: آلهای من بی دیدار پیغمبر چشم جهان بین نمی خواهم. در زمان مسئول او با اجابت مقرون گشت، و از هر دو چشم نابینا شد.^۸

۱. دیوان حسان: أَلَيْتُ مَا فِي جَمِيعِ النَّاسِ مُجْتَهَدًا (ص ۶۶).

۲. إفناد: دروغ گفتن (س).

۳. دیوان حسان: مِثْلَ الرَّسُولِ نَبِيِّ الْأُمَّةِ الْهَادِي (همان)

۴. دیوان حسان: وَ لَا بَرَّاللَّهِ خَلْقًا مِنْ بَرِيَّتِهِ (ص ۶۶)

۵. همان: يَا أَفْضَلَ النَّاسِ إِنِّي كُنْتُ فِي نَهْرٍ (ص ۶۷)

۶. مسوح: به معنی پلاس است و مسوح جمع آن

۸. از موت نبی بر دل ما نیش آمد

آفاق جهان به چشم ما تاریک است

۷. بادی: ظاهر.

صد تیر بلا بر جگر ریش آمد

این روز سیاه از کجا پیش آمد

هجرت بلال به شام

و بلال حبشی در فراق رسول خدای ناتوان گشت و آهنگ سفر شام نمود؛ ابوبکر چون این بشنید او را حاضر ساخت و گفت: اگر در مدینه بباشی و همچنان در کار اذان روزگاربری نیکوتر است. گفت: مرا آن توان نباشد که دیگر کس را بر منبر رسول خدای دیدار کنم، و بسیج راه کرده سفر شام پیش داشت، و روزگاری در شام بگذاشت.

چنان افتاد که یک شب در خواب پیغمبر را دیدار کرد، فرمود: ای بلال جفا کردی و جوار ما را بگذاشتی، هم اکنون آهنگ زیارت ما بایدت کرد. چون بلال از خواب انگیخته شد بی توانی راه مدینه پیش داشت وقتی حاضر مدینه گشت که فاطمه علیها السلام نیز بدرود جهان کرده بود.

بلال از گرد راه به درِ سرای حسنین آمد و از فاطمه پرسش نمود، ایشان در گریه شدند و گفتند: *أَجْرَكَ اللَّهُ فِي فَاطِمَةَ*. او به نزدیک پدر شتافت. بلال به های های بگریست، جماعتی مردم از او خواستار شدند که اینک هنگام نماز پیشین است اگر تقدیم اذان فرمائی روا باشد، بلال بر بام مسجد صعود داد و مردم مدینه انجمن شدند تا بانگ او را اصغا کنند، چون بانگ الله اکبر بداد از خانه های مدینه افغان برخاست و چون *أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ* گفت از زن و مرد فریاد و *مُحَمَّدَاهُ* بالا گرفت، و مردان از کوی و بازار و زنان و دوشیزگان از خانه ها گریان و نالان راه مسجد گرفتند و کار نوحه و زاری به نهایت بردند. پس بلال از کار اذان برداخت آنگاه گفت: ای مردمان! شما را بشارت می دهم که هر چشمی که بر رسول خدا بگرید از آتش دوزخ محفوظ باشد.

ابن عباس حدیث کند که رسول خدای فرمود که: هر که از امت من او را دو فرط باشد یعنی سوگواری دو فرزند دیده باشد خداوند او را بهشت دهد. عایشه گفت: حال آن کس که یک فرط دیده چون است؟ فرمود: نیز بهشت بهره یابد. گفت: آن کس را که فرط نباشد چون بود؟ فرمود: *أَنَا فَرَطُ أُمَّتِي أَنْ لَا يُصَابُوا بِمِثْلِي*. من فرط تمامت امتم هرگز مصیبت رسیده نشوید به مثل مصیبت من.

بالجمله بلال در شام اقامت جست و هر سال از بهر زیارت قبر پیغمبر سفر مدینه

کرد و در سرانجام کار در شام وداع جهان گفت.

قصه اعرابی

در زیارت قبر پیغمبر ﷺ

همانا در زیارت قبر پیغمبر آثاری پدیدار شد که بسیار کس بعد از دیدار قبر مبارک مسلمانی گرفتند، چنان که یک تن اعرابی از راه برسید و بی آنکه سخنی اصفا کند یا کس او را دلالتی فرماید چون چشمش بر قبر افتاد گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَنْكَاهُ كَفَتْ: از این پیش من این قبر و خداوند آن را دیدار نکرده‌ام لکن از مشاهده الهام غیبی و انوار الهی ایمان آورد و این بیتها بگفت:

مَرَرْتُ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ
وَ بِالْقَبْرِ آثَارُ النَّبُوءَةِ قَائِمٌ
فَكَلَّمَنِي وَ الْقَبْرُ غَيْرُ مُكَلَّمٍ
يُصَدِّعُ^۱ فِيهَا قَلْبُ كُلِّ مُسَلِّمٍ

از علی رضی الله عنه حدیث کنند که بعد از سه روز یک تن اعرابی بر سر قبر آمد و مشتی خاک برگرفت و بر سر بیفشاند و گفت: یا رسول الله بر تو فرود شده است: وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا. من بر خود ظلم کرده‌ام و به نزد تو آمده‌ام تا از بهر من استغفار کنی، سه کَرَّت از قبر بانگ برآمد که تو را آمرزیدند.

همانا زیارت قبر پیغمبر بزرگتر طاعت است چنانکه بعضی از علما به مدلول این حدیث واجب شمرده‌اند: مَنْ لَمْ يَزُرْنِي فَلَيْسَ لَهُ عُدْرٌ. رسول خدای می فرماید هر که قبر مرا زیارت کند واجب گرداند از بهر خود شفاعت مرا و به روایتی هر که زیارت کند مرا او را شفیع و شهید باشم در روز قیامت. و نیز روایت کنند که فرمود: هر که قبر مرا بعد از من زیارت کند چنان باشد که مرا در حیات زیارت کرده باشد. اَللَّهُمَّ ارْزُقْنَا زِيَارَتَهُ وَ شَفَاعَتَهُ.

۱. صدع: شکافتن چیزی را و بیان کردن و سخن حق گفتن.

قصه مَضر

چون ده روز از تحویل پیغمبر بدان سرای سپری شد یک روز مردی که در دست تازیانه و بر چهره برقیعی داشت بر باب مسجد رسول خدای حاضر شد و گفت: **السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ إِنْ كَانَ مُحَمَّدٌ قَدِمَاتَ فَإِنَّ اللَّهَ حَتَّى لَا يَمُوتَ أَبَدًا أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَكُمْ وَغَفَرَ ذُنُوبَكُمْ مَا أَعْظَمَ شَيْئًا مِنْ مُصِيبَتِكُمْ بِمَوْتِ سَيِّدِكُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.**

اکنون بنمائید که وصی پیغمبر شما کیست؟ ابوبکر به جانب علی اشارت کرد و او روی به علی مرتضی آورد و گفت: **السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا فَتَى.** امیرالمؤمنین فرمود: **عَلَیْكُمْ السَّلَامُ يَا مَضرُ** یا **صَاحِبَ الْبِئْرِ.** ابوبکر و دیگر اصحاب شگفتی گرفتند، مضر عرض کرد: نام و نشان من از کجا یافتی؟ فرمود:

رسول خدا مرا از حال تو آگهی داد، آنگاه فرمود: تو مردی از عربی، نام تو مَضر است و پدرت ارم نام داشت، همانا در این جهان سیصد و شصت (۳۶۰) سال روز گذاشته چون صد (۱۰۰) سال از عمر تو سپری شد، قوم خود را انجمن کردی و به خروج پیغمبر بشارت دادی و گفتی از تهامه مردی بیرون شود با روئی روشنتر از ماه و سخنی شیرین تر از عسل، هر که دین او گیرد رستگار شود. پدر یتیمان، و خداوند شمشیر است، بر درازگوش نشنید و کفش خود را دَرِپِی^۱ زند خمر و زنا را حرام سازد و از قتل و ربا پرهیز نماید، خاتم انبیا و سید اولیاست، امت را پنج وقت نماز فرماید، صیام ماه رمضان و حج بیت الله را واجب شمارد، من بدو ایمان آوردم شما نیز تصدیق او کنید.

مردم از سخنان تو به خشم رفتند و تو را مأخوذ داشته در چاهی محبوس نمودند، بعد از رسول خدای حیات آن جماعت به طوفان سیل درنوردیده شد و تو رها شدی و ندای هاتفی اصفا نمودی که گفت: ای مضر، محمد از جهان برفت و در شمار اصحاب اوئی، اکنون

۱. دَرِپِی: خرقة و پاره را گویند که جامه و کفش و امثال آن را بدان پیوند کنند (س).

به زیارت قبر پیغمبر شتاب کن. پس راه برگرفتی و اکنون برسیدی. مضر آب در چشم بگردانید و گفت: یا علی چه دانستی؟ فرمود: رسول خدای مرا آگاه ساخت و گفت: چون مضر را دیدار کردی سلام من برسان. مَضر چون این مژده بشنید پیش شد و بر فرق علی بوسه زد و در حضرتش بنشست. این وقت فرمود تا مضر برقع از رخ برگرفت و در زمان نوری از جبهه او بدرخشید چنانکه مسجد روشن شد. آنگاه گفت: یا علی سخنی از تو پرسش کنم که جز پیغمبری؛ و اگر نه وصی پیغمبری نداند، آنگاه گفت:

مرا آگهی ده از نری که پدر و مادر ندارد، و از ماده‌ای که بی پدر و مادر آمد، و از نری که نیز بی پدر است، و از رسولی که از جن و انس و ملک و بهایم و سباع نباشد، و از قبری که خداوند خود را سیر داد، و از حیوانی که اصحاب خود را بیم کرد، و از جسمی که خورد و نیاشامید، و از بقعه‌ای که از بدو ایجاد تاکنون افزون از یک نوبت آفتاب بر او نتافت و از این پس تا قیامت نخواهد تافت، و از جمادی که زنده بزاد، و از زنی که به سه ساعت فرزند از وی متولد گشت، و از دو ساکن که حرکت نکنند، و از دو متحرک که ساکن نشوند، و از دو دوست که هرگز دشمن نشوند، و از دو دشمن که هرگز دوست نگردند، و هم خبر ده مرا از شیء، و نیز لاشیء و از خوبترین چیزها و از زشت‌ترین اشیاء، و از آنچه نخست در رحم پیوسته شود. و از آنچه در پایان در قبر بریزد. این جمله بیست (۲۰) سؤال بود.

علی علیه السلام فرمود:

آن نر که پدر و مادر ندارد آدم است، و آن ماده حواست، و آن نر که بی پدر است عیسی علیه السلام است، و آن رسول غرابی است که خداوند به تعلیم قابیل فرستاد که: *فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ*^۱ و آن قبر که خداوند خود را حمل کرد و به هر جانب سیر داد ماهی یونس است، و آن حیوان که ترساننده صاحب خود بود موری است که با قوم خود بر فراز سر سلیمان عبور داشت گفت: نگران باشید که از ممر شما

۱. سوره مائده، آیه ۳۱: خداوند کلاغی را به کاوش زمین فرستاد.

چیزی بر سلیمان نریزد و پیغمبر خدای از شما نرنجد؛ و آن جسمی که خورد و نیاشامید عصای موسی است؛ و آن بقعه که یک نوبت آفتاب دید پایاب^۱ آن بحر است که به عصای موسی بشکافت و فرعونیان را غرقه ساخت، و آن جماد که از وی حیوان آمد سنگی است که ناقه صالح برآورد؛ و آن دو ساکن که متحرک نگردند آسمان و زمین است که از جایی به جایی تحویل نشوند؛ و آن دو متحرک که ساکن نشوند آفتاب و ماه است؛ و آن زن که سه ساعت بزاد مریم بود که به ساعتی بار یافت و ساعتی حامل بود و ساعت دیگر بزاد؛ و آن دو دوست که دشمن نشوند جسم و جان است؛ و آن دو دشمن که دوست نگردند موت و حیات باشد، شیء مؤمن و لاشیء کافر است، احسن اشیاء بنی آدم و ناخوبترین چیزها تن بی سر باشد؛ آنچه نخست در رحم عقد شود انگشت شهادت است و آنچه واپسین در قبر بریزد سر پیوندی است که در اقصای ظهر است.

چون مضر این جوابها را با آنچه در ضمیر پرداخته بود مطابق یافت بر سر و روی علی بوسه زد و مجلسیان بدانستند که وارث علم رسول خدای اوست. آنگاه مضر قصد زیارت رسول خدای کرد و علی بدرقه با او فرستاد. چون مضر سینه خود را بر قبر نهاد علی فرمود: او را زمانی با خود گذارید که وداع این جهان خواهد کرد و زمانی برنیامد که به جهان جاودانی خرامید، پس او را تجهیز و تکفین کرده نزدیک به قبر حمزه سیدالشهداء با خاک سپردند.

سوختن

جهود بعضی از توریة را

هم به روایت عامه در «زهرة الریاض» فقیه ابومالک از ابن عباس حدیث کند که: در شام مردی جهود در روز شنبه‌ای در قرائت توریة اشتغال داشت در چهار (۴)

۱. پایاب: ته دریا.

موضع کلماتی چند یافت که محتوی بر نعت رسول خدای بود، آن آیات را از اوراق توریة برآورد و به آتش انداخت. شنبه دیگر در هشت (۸) موضع این گونه نعت بدید هم برآورد و بسوخت. شنبه سیم در دوازده (۱۲) جای بدید، در حیرت شد و با خود اندیشید که من هرچه افزون قطع آیات کنم کَرّت دیگر افزون خواهم یافت، روزگاری برنیامد که تمام توریة را بایدم سوخت. پس از قبیلہ خود پرسش حال پیغمبر کرد گفتند: این محمّد که امروز در ارض تهامه دعوی پیغمبری دارد سخن به دروغ کند دیدار او روا نباشد. گفت: شما را با توریة سوگند می‌دهم که مرا بگذارید تا به ملاقات او بشتابم.

و از شام راه برگرفته به مدینه آمد و نخستین با سلمان بازخورد و گمان کرد و رسول خداست گفت: أَنْتَ مُحَمَّدٌ؟ سلمان گفت: من غلام محمّد م. گفت: مرا به محمد دلالت کن. سلمان با خود اندیشید که اگر گویم محمّد زنده است سخن به کذب کرده‌ام و اگر گویم از جهان برفت نومید باز شود؛ و در کفر بیاید، پس سلمان او را به مسجد آورد و جهود بانگ درداد که السّلام علیک یا ابالقاسم یا محمّد، مردم چون نام پیغمبر را اصفا نمودند به یک بار غوغا برخواست.

علی فرمود: کیستی که مصیبت ما را تازه کردی؟ اینک سه روز است که رسول خدای وداع جهان گفته. جهود بانگ برآورد که واحسرتاه. ضاعَ سَفَری یَالْیَتَنی لَمْ تَلِدْنی أُمّی. آیا کسی باشد که صفت خُلُق و خُلُق او را با من بگوید. امیرالمؤمنین فرمود: من توانم گفت. عرض کرد نام تو چیست؟ فرمود: علی. عرض کرد: نام تو را در توریة دیده‌ام اکنون صفت پیغمبر بگوی. علی لختی از صفات رسول خدای و نقش خاتم نبوت و دیگر چیزها بگفت. جهود عرض کرد: صَدَقْتَ یا عَلی من نیز چنین خوانده‌ام. اکنون جامه آن حضرت را همی خواهم تا استشمام رایحه او کنم. علی، سلمان را فرمود که: به نزدیک فاطمه رو و ردای آن حضرت را گرفته حاضر کن. سلمان به درِ خانه فاطمه آمد و بانگ گریه او را بشنید و افغان حسنین را اصفا فرمود و در بکوفت فاطمه فرمود: کیست که درِ خانه یتیمان کوبد؟ سلمان گفت: خادم آستانه سلمان است و حکم علی را برسانید، و قصه جهود را بگفت. فاطمه آن ردای مرقع که به هفت جای با لیف خرما پیوند و درپی داشت به دست سلمان ارسال مسجد نمود.

چون به جهود دادند ببوئید و از آنجا بر سر قبر پیغمبر آمد و رو به سوی آسمان کرد و گفت: **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ** و مسلمانان گرفت. آنگاه گفت: **اللَّهُمَّ إِنَّ قَبْلَتِي إِسْلَامِي فَأَقْبِضْ رُوحِي السَّاعَةَ**. این بگفت و درافتاد و جان بداد. پس او را تجهیز و تکفین کرده در بقیع مدفون ساختند.

ذکر شمایل رسول خدای

خلقت رسول خدای به تمامت کمال اعتدال داشت قامت مبارکش نه بلند بود و نه کوتاه، لکن در میان هر جماعت که ایستادی یک سر و گردن افراخته تر نمودی و در میان هر گروه بنشستی از همه کس بزرگ تر به چشم آمدی، خدین مبارکش از استخوان چهره برآمدگی نداشت، جبینش گشاده بود و گیسویش بر بنا گوش و گاهی بر سر و دوش آمدی و مویش سطبر و به نهایت جعد بود و ابروانش باریک و پیوسته و در میان دو ابرو رگی داشت که به رگ هاشمی معروف بود و در هنگام غضب سطبر می گشت؛ و چشمهای مبارکش بادامی بود، سیاهیش به کمال و سفیدیش به نهایت و رگهای سرخ آشکار داشت و به قوت بصر روز و شب به یک اندازه بینش داشت و از پس پشت چنانکه از پیش روی نگران بود می فرماید: **إِنِّي أَرَى فِي الظُّلْمَةِ كَمَا أَرَى فِي الضُّوئِ وَإِنِّي أَرَى مِنْ خَلْفِي كَمَا أَرَى مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ**.

و گوش مبارکش در خواب و بیداری و دور و نزدیک یکسان می شنید و بینی مبارکش اندکی برآمدگی داشت و نوری از اطرافش ساطع بود، مردمانش اشم می نگریستند و در حقیقت اشم نبود. دهان مبارکش به اندازه و دندانهای سفید و درخشانده و میان گشاده و اطراف آن باریک بود و گاهی که حسنین علیهما السلام تشنه شدند زبان مبارکش را بمکیدند و سیراب شدند. چهره مبارکش مدور و منور بود.

ابن عباس گوید: هرگاه چهره مبارکش با آفتاب برابر شدی بر نور خورشید غلبه جستی و چون شب پهلوی چراغ نشستی نور چراغ هزیمت شدی.
رنگ مبارکش گندمگون بود و حمرتی داشت و نیک گلگون می نمود؛ اما بدن

شریفش به نهایت سفید و پرنور بود، محاسن مبارکش انبوه بود و در همه موی محاسن و سرده (۱۰) تار موی از پس سر، و ده تار از پیش روی سفید بود؛ و گردن مبارکش بلند و مانند سببکه سیم خام می نمود؛ و مهر نبوت در میانه دو شانه و به روایتی بر سر شانه چپ داشت و آن گوشت پاره بود به اندازه مشت و اطراف آن خالها به مقدار نخودی می نمود و به روایتی مانند سیبی بود.

و هم گفته اند: شعرات مجتمعات بود و بر آن رقم بود: مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ و بر یک جانب الْعَظْمَةُ لِلَّهِ. و هم گفته اند تَوَّجَّهَ حَيْثُ شِئْتَ فَإِنَّكَ مَنْصُورٌ. لکن این دو روایت را ضعیف شمرده اند.

سینه مبارکش پهن و شکم با سینه یکسان بود از سینه تا ناف خطی از مو کشیده داشت و جز آن خط اطراف شکم و سینه از موی ساده بود، ساعد و منکب و اعالی سینه مبارکش موی نداشت، سرهای استخوان اعضا بزرگ و گوشت بدن متماسک بود، زند و ساعدش کشیده و کفش گشاده و نرم بود و ساقهایش از گوشت آکندگی نداشت، انگشتان دست و پا کم گوشت و زیر قدمش از زمین برداشتنی داشت و پشت پای نرم و هیچ تکسیر نداشت، چنانکه آب بر آن نمی ایستاد.

بالجمله تمام اعضای آن حضرت در حسن و بها به کمال بود چنانکه می فرماید: **أَنَا أَمْلَحُ مِنْ أَخِي يُوسُفَ وَ هُمَ مِنْ حُسْنِ يَوْسُفَ** و هم از آن حضرت حدیث کنند که جبرئیل سلام آورد و گفت: خدای می فرماید که: **مَنْ حُسْنِ يَوْسُفَ رَأَى كُرْسِيَّ وَ حُسْنِ تَوْرَةَ عَرْشِ كَرْدَمَ**. جابر بن ثمره گوید: دست مبارک بر سینه من نهاد بوی طبله عطاران استشمام کردم. و ابل بن حجر گوید: با پیغمبر مصافحه کردم و روزگاری دراز از عرق دست من بوئی نیکوتر از مشک منبسط می گشت.

و نیز حدیث کرده اند که وقتی از دلوی آب آشامید و آب دهان مبارک در دلو انداخت و آن آب را به چاه ریختند و از آن پس بوی مشک از چاه برمی آمد. و از هر کوی و برزن عبور می فرمود از پس آن مردم مدینه تا چند روز استشمام رایحه خوش فهم می کردند که رسول خدای از آنجا عبور کرده ﷺ.

ذکر اخلاق رسول خدای

محاسن اخلاق رسول خدای را در تحدید قلم چگونه محصور توان داشت که خداوند فرماید: **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٌ**^۱ و خود فرماید: **إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتِمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ**.

سیدالشهداء علیه السلام می فرماید: از پدر خویش پرسش کردم که پیغمبر در خانه خویشتن چگونه زیستن داشت و در بیرون خانه بر چسان می زیست؟ فرمود: زمان خویش را در خانه سه بهره می ساخت: بهره ای را به طاعت می گذاشت؛ و بهره دوم را در نفقه اهل خویش به پای می برد؛ و سه دیگر را به کار امت می پرداخت و مقریان حضرت را در این بهره بار می داد و به اسرار شریعت و معرفت خداوند آموزگاری می نمود و می فرمود: آن کس که حاضر است غایب را آگهی دهد؛ و هر کس با من بار ندارد سخن او را به نزدیک من شرح دهید، همانا هر که حاجت کسی را که خود نتواند به پادشاهی برساند، خداوند هر دو قدم او را در قیامت ثابت بدارد.

و در بیرون خانه به سخنی که سودمند نبودی زبان نگشودی و تألیف قلوب فرمودی و کریم هر قوم را مکرم داشتی و به امارت آن قبیله باز گذاشتی؛ و به طلاق وجه و کرامت طبع کار کردی و از آنکه حاضر بودی پرسش غایب نمودی و کردار نیک را بستودی و ناستوده را نکوهش کردی و نیک سگال مسلمین را؛ و آن کس که با مردم مواساة کردی بزرگ داشتی؛ و در هیچ مجلس نشستنی و برنخواستنی جز اینکه به یاد خدا بودی و به هر محفل درمی رفت در آنجا که مجلس به نهایت می شد می نشست و مردم را بدین روش فرمان می داد و چنان به رأفت کار می کرد که هر یک از مجلسیان خود را نزد آن حضرت گرامی تر می دانست و البته حاجت سایل را بگذاشتی و اگر نه با روی گشاده و سخن شیرین تعطیل آن را تدارک کردی. گشایش خلق عظیمش گنجایش تمام آفرینش داشت و مردمان را از پدر مهربان تر بود. مجلس او آکنده از حلم و حیا و صبر و امانت بود، آوازه ها به سخن فراز نمی گشت و عیب کس شمرده نمی شد؛ و مردمان به تقوی گرامی بودند و با یکدیگر به تواضع

۱. سوره قلم، آیه ۴: که شگرف اخلاقی داری

کار کردند.

و آن حضرت و جماعتی که خدمتش را ملازمت داشتند کم‌گوی و باوقار و باهیب و کم‌خنده و بسیار تبسم و بشاش و گشاده‌روی و نادره‌گوی بودند، کافه مردم محفوف به رحمت و شفقت او می‌زیستند چنانکه خدای فرماید: **و مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ**^۱.

عایشه گوید: خلق آن حضرت قرآن بود. یعنی: بیرون احکام قرآن هیچ کار نمی‌کرد. مع‌القصد هرگز هیچ‌کس را از صحابه و خدمه آزرده نمی‌ساخت، و هیچ‌کس او را نخواند که لبیک باز نداد، و در هر سخن و هر حدیث با اصحاب موافقت می‌نمود.

عایشه گوید: در خانه ما مانند یک تن از خادمان کار می‌کرد و تقدیم خدمات خانه می‌فرمود چندانکه جاروب همی‌کرد و جامه خود همی‌دوخت و نعل را دَری زد و شتر را آب داد و گوسفند بدوشید و خادم را در هر خدمت مدد کرد و با او اکل و شرب فرمود و بضاعت خود را از بازار به خانه خویشتن حمل می‌داد. و انس بن مالک گوید: ده (۱۰) سال در سفر و حضر خدمت پیغمبر داشتم هرگز ناکردنی را نفرمود چرا کردی؟ و کردنی را نفرمود چرا گذاشتی؟ و همواره قصور و تقصیر را معفو داشت. وقتی مردمان در سرای آن حضرت چندان انجمن شد که جریر بن عبدالله بجلی از بیرون خانه بر زمین نشست، پیغمبر ردای خود را درهم پیچید و به سوی او افکند، و فرمود: بگستر و بنشین. عبدالله ردا را ببوسید و بر چشم گذاشت.

و كَانَ **عَبْدُ اللَّهِ** شَرِيفَ الْهَمَّةِ، لَطِيفَ الْفِطْنَةِ، جَمِيلَ الْعَشِيرَةِ دَلِيلَ الْأَدْلَةِ حَبِيبَ الْفُقَرَاءِ تَقِيَّ الْأَتْقِيَاءِ، لَبِيبَ الْأَلْبَاءِ، طَوِيلَ الْحُزْنِ عَظِيمَ الرَّجَاءِ دَائِمَ الذِّكْرِ قَلِيلَ الْأَذَى لَيِّنَ الْجَانِبِ كَرِيمَ الْوَفَاءِ، كَاتِمَ السَّرِّ، أَمِينَ السَّبَائِ الْوَفَّ حَلِيمَ وَدُودَ صَوَامِ النَّهَارِ خَاشِعاً مُنِيباً، قَوَامَ اللَّيْلِ، خَاضِعاً قَرِيباً رَاغِباً فِي الْخَيْرَاتِ مُتَّصِفاً رَاغِباً زَاهِداً فِي السَّرِّ بَيْنَ أَهْلِهِ غَرِيباً.

شکر نعمت گفתי اگرچه اندک بودی؛ و بر مشقت صبر کردی اگرچه بسیار بودی؛ و هرگز سه روز از پی یکدیگر از نان بی‌خورش سیر نخوردی و بسیار شب

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷: تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

گرسنه بختی و روز روزه داشتی؛ و بسیار وقت یک ماه سپری می شد که در کانون و مطبخ آن حضرت آتشی افروخته نمی گشت، و با آب و خرما اکل و شرب می فرمودند.

وقتی جبرئیل سلام خداوند بدو آورد که: اگر خواهی جبال مکه را سیم و زر کنم و ملازم تو گردانم تا به هر جا کوچ دهی با تو باشد. زمانی سرفرو داشت آنگاه فرمود: ای جبرئیل: الدُّنْيَا دَارٌ مِّنْ لَّدَارٍ لَّهٗ وَ مَالٌ مِّنْ لِّمَالِ لَّهٗ قَدْ يَجْمَعُهَا مَنٌ لَّا عَقْلَ لَهٗ. هر کس دل به دنیا و مال دنیا بندد در سرای جاودانی از خانه و مال بیگانه ماند، پس هیچ عاقل حُطَامِ دنیوی را انباشته نکند، جبرئیل عرض کرد: ثَبَّتَكَ اللهُ يَا مُحَمَّدُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ. خداوند تو را در این عقیدت استوار بدارد.

ذکر

عبادت رسول خدای

بعضی از علما گویند: عبادت رسول خدای قبل از بعثت فکری بوده و گروهی گویند: ذکر بوده؛ و نیز خلاف کرده اند که چه شریعت داشته، در شریعت موسی و عیسی و ابراهیم و نوح و آدم علیهم السلام هر یکی را قائلی است صواب آن است که گوئیم عامل شریعت خویش بوده.

بالجمله چون بعد از ایمان افضل عبادات نماز است در عبادات آن حضرت آغاز به نماز و مقدمات آن می نمائیم. و چون میان سنّی و شیعی در قانون وضو خلاف است عقیدت هر دو طایفه را رقم می کنیم.

اهل سنّت و جماعت گویند: چون رسول خدای آهنگ آب تاختن فرمودی نخست انگشتی بر آوردی و پای چپ پیش نهادی فرمودی: غفرانک و اگر در بیابان بود درختی یا دیواری را حاجز کردی، و مستور آمدی و اگر نه چندان دور شدی که غایب گشتی و بر زمین نرم درآمدی، و اگر زمین صلب بودی با نیم نیزه ای که با خود داشتی زمین را بخاریدی، و نرم ساختی و تا به زمین نزدیک نشدی جامه بر نداشتی و استنجای آب معدّ و مهیا می داشتند و بیشتر از بهر هر نماز وضو می ساخت، و نیز بود که به یک وضو چند نماز می گذاشت و پیش از وضو مسواک می زد و هرگز

بی مضمضه و استنشاق به وضو نمی پرداخت. گاه بیک غرفه و گاه به دو غرفه و وقتی به سه غرفه مضمضه و استنشاق کردی؛ و در هر سه حال وصل فرمودی، یعنی نیم غرفه را به مضمضه و نیمی را به استنشاق بردی. و به روایتی که ضعیف شمرده اند یک نوبت میان مضمضه و استنشاق فصل فرمود.

اما استنشاق را به دست راست و استنجا را به دست چپ کرد، و بیشتر وقت اعضای وضو را دو کُرت یا سه کُرت بشستی و همه سر را مسح بکردی؛ و اگر گاهی بر مسح بعضی از سر اکتفا کردی تکمیل بر عامه نمودی و مسح باطن گوش به انگشت سبابه و ظاهر گوش را به انگشت ابهام فرمودی. و گویند: در مسح کردن حدیثی استوار صادر نشده گاهی محاسن را و گاهی اصابع را تخلیل می فرمود و اگر انگشتی در انگشت داشتی تحریک کردی، در اول وضو بسم الله و در آخر اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَاسْتَغْفِرُكَ وَآتُوبُ إِلَيْهِ می فرمود. و نیز گاهی می فرمود: اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي وَ وَسِّعْ لِي فِي ذَارِي وَ بَارِكْ فِي رِزْقِي.

و موافق احادیث ضعیفه در شستن هر عضوی دعائی خواندی و آب وضو کسی بر دست او نریختی الا نادراً؛ و اعضای وضو را با چیزی خشک نمی ساخت. و آب وضوی آن حضرت مدی و آب غسل صاعی بود و از اسراف در آب وضو و غسل نهی می فرمود، و هنگام غسل آب بر دست راست و دست چپ بریختی، و هر دو دست را بشستی، بعد از آن عضو شامل را غسل فرمودی، آنگاه بر زمین یا دیوار دست مالیدی و بشستی پس مضمضه و استنشاق نمودی آنگاه روی و دستها را بشستی و آب بر سر ریختی و سایر جسد مبارک را بشستی؛ و از آن موضع دور شدی و قدمها را غسل دادی؛ و در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی، و مدت مسح در سفر سه شبانه روز، و در حضر یک شبانه روز تعیین فرموده، و صحیح آن است که بر ظاهر موزه مسح کشیده و در مسح و غسل هیچ تکلیف نبود؛ و بلکه اگر موزه بر شرایط مسح پوشیده بودی مسح کردی و الا پاها را بشستی و خاصه برای مسح موزه نپوشیدی. این جمله رای اهل سنت و جماعت بود.

اما علمای اثنا عشریه از طریق اهل بیت روایت کنند: قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَشَدَّ النَّاسِ تَرْقِيًّا لِلْبَوْلِ حَتَّىٰ أَنَّهُ كَانَ إِذَا أَرَادَ الْبَوْلَ عَمَدَ إِلَىٰ مَكَانٍ مَّرْتَفِعٍ

مِنْ الْأَرْضِ أَوْ مَكَانٍ يَكُونُ فِيهِ التُّرَابُ الْكَثِيرُ كَرَاهَةً أَنْ يَنْتَضِحَ عَلَيْهِ الْبَوْلُ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا أَرَادَ دُخُولَ الْمُتَوَضَّاءِ، قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الرَّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِيثِ الْمَخْبِثِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، اللَّهُمَّ أَمِطْ عَنِّي الْأَذَى وَاعِدْنِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. و آنگاه که از بهر شستن نشست، فرمود: اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنِّي الْقَدَى وَالْأَذَى وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ.

و بعد از استطلاق فرمود: اللَّهُمَّ كَمَا أَطَعْتَنِيهِ طَيِّباً فِي عَافِيَةٍ فَأَخْرِجْهُ مِنِّي خَبِيثاً فِي عَافِيَةٍ.

و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: مَإْمِنٌ عَبْدٌ إِلَّا وَبِهِ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ يَلْوِي عُنُقَهُ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى حَدِيثِهِ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ الْمَلِكُ يَا بَنَ آدَمَ هَذَا رِزْقُكَ فَانظُرْ مِنْ أَيْنَ أَخَذْتَهُ وَ إِلَى مَا صَارَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَقُولَ اللَّهُمَّ ارزُقْنِي الْحَلَالَ وَ جَنِّبْنِي الْحَرَامَ. می فرماید: وَ لَمْ يُرَ لِلنَّبِيِّ قَطُّ نَجْوٍ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَكَلَّ الْأَرْضَ بِإِتِّلَاعِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ. یعنی هرگز از رسول خدای صلی الله علیه و آله پلیدی دیده نشده است چه خداوند زمین را بگماشته است تا آنچه دفع شده بلع کند.

وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِذَا أَرَادَ الْحَاجَةَ وَقَفَ عَلَى بَابِ الْمَذْهَبِ ثُمَّ التَفَتَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ يَسَارِهِ إِلَى مَلَكَيْهِ فَيَقُولُ أَمِطْ عَنِّي مَلَكًا (فَلَكُمَا) اللَّهُ عَلَيَّ إِنِّي لَا أُحَدِّثُ بِلِسَانِي شَيْئاً حَتَّى أَخْرَجَ إِلَيْكُمَا. آن هنگام که امیرالمؤمنین آهنگ قضای حاجت کردی بر باب ایستادی آنگاه به جانب چپ و راست نگران شد و با آن دو ملک که موکل بر هر تن می باشند خطاب فرمود که: ای دو فریشتگان خدا که ملازمت من دارید دور شوید از من همانا من سخن نگویم تا به سوی شما بیرون نشوم.

و هرگاه که حضرت داخل مستراح می شد می فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْحَافِظِ الْمُؤَدِّي، فَإِذَا خَرَجَ مَسَحَ بَطْنَهُ، فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْرَجَ عَنِّي أَذَاهُ وَ أَبْقَى فِي جَسَدِي قُوَّتَهُ فَيَالَهَا مِنْ نِعْمَةٍ لَا يَقْدِرُ الْقَادِرُونَ قَدْرَهَا.

احدیت وضوی رسول خدای از امام محمد باقر علیه السلام

بالجمله ابن بابویه در من «لا یحضره الفقیه» در طریق وضو چنین رقم فرموده: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ علیه السلام: أَلَا أَحْكِي لَكُمْ وَضُوءَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقِيلَ لَهُ بَلَى فَدَعَى بِقَعْبٍ^۱ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْمَاءِ فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ حَسَرَ [عَنْ] ذِرَاعَيْهِ ثُمَّ غَمَسَ^۲ فِيهِ كَفَّهُ الْيَمْنَى ثُمَّ قَالَ: هَذَا إِذَا كَانَتِ الْكُفُّ طَاهِرَةً ثُمَّ غَرَفَ مِلَاحًا مَاءً ثُمَّ وَضَعَهُ عَلَى جَبْهَتِهِ فَقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ وَسَيَّلَهُ عَلَى أَطْرَافِ لِحْيَتِهِ ثُمَّ أَمَرَ يَدَهُ عَلَى وَجْهِهِ وَظَاهِرِ جَبِينَتِهِ مَرَّةً وَاحِدَةً ثُمَّ غَمَسَ يَدَهُ الْيُسْرَى فَغَرَفَ بِهَا مِلَاحًا ثُمَّ وَضَعَهُ عَلَى مِرْفَقِهِ الْاَيْمَنِ فَأَمَرَ كَفَّهُ عَلَى سَاعِدِهِ حَتَّى جَرَى الْمَاءُ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ ثُمَّ غَرَفَ بِيَمِينِهِ مِلَاحًا فَوَضَعَهُ عَلَى مِرْفَقِهِ الْاَيْسَرِ فَأَمَرَ كَفَّهُ عَلَى سَاعِدِهِ حَتَّى جَرَى الْمَاءُ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ وَمَسَحَ عَلَى مُقَدِّمِ رَأْسِهِ وَظَهْرِ قَدَمَيْهِ بِهِ بَبَقِيَّةٍ بِلَلٍ مَائِهِ.

یعنی امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آیا می خواهید برای شما حدیث وضوی رسول خدای را بگویم. چون خواستار شدند فرمود: قدحی آب حاضر کردند و نزد خود گذاشت و هر دو دست خود را تا مرفق عریان فرمود، پس کف دست راست را در آب برد، و فرمود: این وقتی است که دست طاهر باشد. پس کفی آب به دست راست برداشت و بر پیشانی ریخت و فرمود: بسم الله و آب را بر محاسن فرود آورد و دست بر روی مبارک و ظاهر هر دو جبین خود یک نوبت بکشید، پس دست چپ را به آب فروبرده یک کف آب برداشت و بر مرفق دست راست ریخته و کف دست بر آن کشید تا به ساعد تا آنکه آب جاری شد به اطراف انگشتان، پس کفی آب به دست راست برداشت و چپ را به همان قانون بشست و آنگاه مسح فرمود، مقدم سر و پشت قدمها را به همان تری که از بقیه آب در دست مبارک مانده بود.

و همچنان در کتاب من «لا یحضره الفقیه» مسطور است. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَوَضَّأَ ثُمَّ مَسَحَ عَلَى نَعْلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْمُغَيَّرَةُ: أَنْسِيتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: بَلَى أَنْتَ نَسِيتَ هَكَذَا أَمَرَنِي رَبِّي. همانا این معنی منافات با مسح ظهر قدمین ندارد چه نعلین آن حضرت را دو دوال بود که به اندک حرکتی مانع ظهر قدمین نبود.

۲. غمس: به آب فرو بردن (س)

۱. قعب: قدح چوبین

و هم در من «لا یحضره الفقیه» صفت وضوی امیرالمؤمنین علی علیه السلام مسطور است. قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: بَيْنَا ذَاتَ يَوْمٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام جَالِسٌ مَعَ مُحَمَّدِ الْحَنْفِيَّةِ إِذْ قَالَ يَا مُحَمَّدُ اثْنَيْ بِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ اتَّوَضَّاءُ لِلصَّلَاةِ فَأَتَاهُ مُحَمَّدٌ بِالمَاءِ فَأَكْفَى بِيَدِهِ اليمْنَى عَلَى يَدِهِ الیسْرَى ثُمَّ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ المَاءَ طَهُورًا وَ لَمْ يَجْعَلْهُ نَجِسًا، قَالَ: ثُمَّ اسْتَنْجَيْ فَقَالَ: اللَّهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِي وَ أَعْفُفْهُ وَ اسْتُرْ عَوْرَتِي وَ حَرِّمْنِي عَلَى النَّارِ، قَالَ: ثُمَّ تَمَضَّمْضَ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ لَقِنِّي حُجَّتِي يَوْمَ الْفَاكِ وَ أَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ وَ شُكْرِكَ، ثُمَّ اسْتَنْشَقَ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ لَا تُحَرِّمْ عَلَيَّ رِيحَ الْجَنَّةِ وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشُمُّ رِيحَهَا وَ رَوْحَهَا وَ طَيِّبَهَا، ثُمَّ قَالَ: غَسَلَ وَجْهَهُ فَقَالَ: اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُ فِيهِ الوُجُوهُ وَ لَا تَسْوَدُ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيِضُ فِيهِ الوُجُوهُ ثُمَّ غَسَلَ يَدَهُ اليمْنَى فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَ الْخُلْدَ فِي الْجَنَانِ بِيَسَارِي وَ حَاسِبِنِي حِسَابًا يَسِيرًا، ثُمَّ غَسَلَ يَدَهُ الیسْرَى، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِيَسَارِي وَ لَا تُجْعَلْهَا مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِي وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ مَقْطَعَاتِ النَّيْرَانِ، ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ فَقَالَ: اللَّهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ وَ عَفْوِكَ، ثُمَّ مَسَحَ رِجْلَيْهِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ ثَبِّتْنِي عَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ يَوْمَ تَنْزِلُ فِيهِ الإِقْدَامُ وَ اجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَنَظَرَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ مَنْ تَوَضَّأَ مِثْلَ وَضُوئِي وَ قَالَ مِثْلَ قَوْلِي خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ كُلِّ قَطْرَةٍ مَلَكًا يُقَدِّسُهُ وَ يُسَبِّحُهُ وَ يُكَبِّرُهُ فَيَكْتُبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ثَوَابَ ذَلِكَ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِذْ تَوَضَّأَ لَمْ يَدْعُ أَحَدًا يَصُبُّ عَلَيْهِ المَاءَ فَقِيلَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ لَاتَدْعُهُمْ يَصُبُّونَ عَلَيْكَ المَاءَ، فَقَالَ: لِأَحِبُّ أَنْ أُشْرِكَ فِي صَلَوَاتِي أَحَدًا وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا. وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: مَسَحَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَلَى النَّعْلَيْنِ وَ لَمْ يَسْتَبْطِنِ الشَّرَاكِيْنَ. وَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِذَا تَوَضَّأَ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ خَيْرُ الأَسْمَاءِ لِلَّهِ قَاهِرٌ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ قَاهِرٌ مَنْ فِي الأَرْضِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنَ المَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ وَ أَحْيَى قَلْبِي بِالإِيمَانِ، اللَّهُمَّ ثَبِّ عَلَيَّ وَ طَهِّرْنِي وَ اقْضِ لِي بِالحُسْنَى وَ أَرِنِي كُلَّ الَّذِي أَحِبُّ وَ افْتَحْ لِي يَا رَبِّ بِالخَيْرَاتِ مِنْ عِنْدِكَ يَا سَمِيعَ الدُّعَاءِ.

طریق تیمم عامه

اما تیمم: به صحت رسیده که هرگاه آب نبودی و شرایط تیمم متحقق شدی

پیغمبر ﷺ تیمم فرمودی.

اما تیمم به طریق علمای عامه چنین نقل نموده‌اند که: پیغمبر هر دو کف را بر زمین زدی و بر روی و هر دو دست بمالیدی، و به صحت نرسید که از برای تیمم دو نوبت دست بر زمین زدی و دستها را به مرفق مسح کردی.

طریق تیمم شیعه

تیمم به طریق شیعی چنان است که ابن بابویه در من «لا یحضره الفقیه» از زراره حدیث کند: قال قلت لابی جعفر علیه السلام: ألا تخبرنی من أين علمت و قلت إن المسح ببعض الرأس و يظهر بعض الرجلین فضحك فقال یا زرارۃ: قاله رسول الله ﷺ و نزل به الكتاب من الله لأن الله عز وجل قال: فاغسلوا وجوهكم فعرّفنا أن الوجه كله ينبغي أن يغسل ثم قال: و أيديكم إلى المرفق فوصل اليدين إلى المرفقين بالوجه، فعرّفنا أنّهما ينبغي لهما أن يغسلا إلى المرفقين. ثم فصل بين الكلام فقال: وامسحوا برؤوسكم فعرّفنا حين قال: برؤوسكم أن المسح ببعض الرأس لمكان الباء. ثم وصل الرجلین بالرأس كما وصل اليدين بالوجه فقال: و أرجلكم إلى الكعبين فعرّفنا حين وصلهما بالرأس أن المسح على بعضها. ثم فسّر ذلك رسول الله ﷺ للناس، فضيغوه ثم قال: فإن لم تجدوا ماءً فتيمموا صعيداً^۱ طيباً فامسحوا بوجوهكم^۲ فلما أن وضع الوضوء عمّن لم يجد الماء، أثبت بعض الغسل مسحاً لأنه قال: بوجوهكم. ثم وصل بها و أيديكم منه أي من ذلك التيمم لأنه علم أن ذلك أجمع لم يجز على الوجه لأنه يعلق من ذلك الصعيد ببعض الكف. و لا يعلق ببعضها. ثم قال الله: ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج والحرَج الضيق و قال زرارۃ: قال أبو جعفر علیه السلام: قال رسول الله ﷺ ذات يوم لعمار في سفر له: يا عمار بلغنا أنك أجنبت، فكيف صنعت قال: تمرغت يا رسول الله في التراب، قال: فقال له: كذلك يتمرغ الحمار، أفلا صنعت كذا ثم أهوى بيديه إلى الأرض على الصعيد، ثم مسح جبينه بأصابعه، وكفيه إحدیهما بالأخرى، ثم لم يعد

۱. صعيد به معنی خاک است (س).

۲. سورة نساء، آیه ۴۳: و آب نیاقتید با خاک پاک تیمم کنید، چهرها و [دستها] را با آن مسح کنید.

ذَلِكَ فَإِذَا تَيَمَّمُ الرَّجُلُ لِلوُضُوءِ ضَرَبَ يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ مَرَّةً وَاحِدَةً، ثُمَّ نَفَضَهُمَا، وَ مَسَحَ بِهِمَا جَبِينَهُ وَ حَاجِبَيْهِ وَ مَسَحَ عَلَى ظَهْرِ كَفَيْهِ. وَإِذَا كَانَ التَّيَمُّمُ لِلْجَنَابَةِ، ضَرَبَ يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ مَرَّةً وَاحِدَةً، ثُمَّ نَفَضَهُمَا، وَ مَسَحَ بِهِمَا جَبِينَهُ، وَ حَاجِبَيْهِ، ثُمَّ ضَرَبَ يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ مَرَّةً أُخْرَى، وَ مَسَحَ عَلَى ظَهْرِ يَدَيْهِ فَوْقَ الْكَفِّ قَلِيلًا، وَ يَبْدَأُ بِمَسْحِ الْيَمَنِ قَبْلَ الْيُسْرِ.

ذکر

اختلافات سنی و شیعی در

نماز رسول خدا ﷺ

اهل سنت و جماعت گویند: رسول خدای رعایت شرایط صححت نماز مانند استقبال قبله و ستر عورت به نهایت می فرمود و گاه با یک جامه نماز می گذاشت، اما اطراف آن را از یکدیگر گذرانیده بر دوش می انداخت و هنگام نمازهای فریضه به مسجد شده امامت اصحاب می فرمود و در تطویل و تخفیف مقتدیان را رعایت می کرد، و هنگام دخول مسجد پای راست از پیش می نهاد و می فرمود: أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَ سُلْطَانِهِ الْقَدِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. و به روایتی هنگام ورود به مسجد می فرمود: بِسْمِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ.

و چون به نماز برخاستی، دستها را تا دوش و گاهی تا برابر هر دو گوش برداشتی، و انگشتان دست مبارک را نشر فرمودی و الله اکبر گفتی، و به نماز درآمدی. و کیفیت تلفظ نیت نماز پیشتر از تکبیر از آن حضرت نرسیده، و بعد از تکبیر الاحرام دست راست را بر روی دست چپ نهادی - برابر سینه به مذهب سنی - آنگاه دعای استفتاح خواندی و آن بر چند وجه صحیح روایت شده:

اول: اِنْسِي وَجْهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. و مختار شافعی مطلبی این است.

دویم: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ وَ تَبَارَكَ اسْمُكَ وَ تَعَالَى جَدُّكَ وَ لَا إِلَهَ غَيْرُكَ. و این اختیار ابوحنیفه کوفی است. و جز این نیز شش روایت کرده اند.

بالجمله بعد از استفتاح^۱ اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ گفتی، و فاتحة الكتاب قرائت فرمودی.

اما مذهب شیعه اثناعشریه آن است که قرائت تمام فاتحة الكتاب در نماز واجب است و شافعی و سفیان ثوری، و مالک، و احمد حنبل، و اسحاق، و ابو ثور با شیعه موافقاند و مذهب اصم و حسن بن صالح آن است که خواندن این سوره مستحب است. و به مذهب ابوحنیفه مقدار یک آیه واجب است؛ و ابو یوسف و محمد گفته اند: مقدار سه آیه واجب است.

و همچنان مردم شیعی بسم الله الرحمن الرحيم را یک آیت از فاتحة الكتاب دانند؛ و بدین شمار سبع مثانی خوانند، و بسم الله را از هر سوره آیتی شمار کنند، و بدون بسم الله سوره های قرآن را ناقص شمارند، و به جهر خواندن بسم الله را در مواضع جهر واجب؛ و در مواضع اخفات مستحب دانند. اما شافعی در جای جهر واجب داند و در جای اخفات مستحب نداند؛ اما ابوحنیفه، و سفیان، و اذراعی، و ابو عبیده، و احمد حنبل گویند: جهر نباید کرد، و مالک گوید: نباید خواند.

دیگر آنکه مردم شیعی گویند: بعد از اتمام فاتحة الكتاب نه امام و نه مأوم جایز نیست آمین بگویند و از قواطع نماز دانند. اما در مذاهب سنّی به طریق مختلفه جایز است. بعضی از برای امام مستحب، و گروهی بر امام و مأوم روا دارند، و برخی به جهر و برخی به اخفات رخصت داده اند.

دیگر آنکه رسول خدای در نماز رعایت دو سکتة می فرمود: یکی میان تکبیر و قرائت؛ دوم میان قرائت فاتحه و قرائت سوره.

و نیز روایتی هست که میان قرائت و رکوع سکتة به غایت لطیف می فرمود و در نماز صبح بعد از فاتحه سوره خواندی، به مقدار شصت (۶۰) آیه تا صد (۱۰۰) آیه، گاه سوره «روم» گاه سوره «مؤمن» بخواندی، و بود که در نماز صبح تخفیف فرمودی و بعد از فاتحه «سورة زلزله» خواندی و در سفر به قرائت معوذتین اقتصار کردی و در نماز صبح روز جمعه «الم سجده» در رکعت اول، و در رکعت دوم «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ»^۲ خواندی. و در نماز پیشین گاه در رکعت اول مقدار «الم سجده» و در ثانی

۱. یعنی بعد از ورود به نماز به وسیله ادای تکبیرة الاحرام.

۲. سورة دهر، آیه یک: آیا بر انسان زمانی گذشت که چیزی نبود [و نامی از او در میان نبود].

«سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»^۱ یا سوره «البروج» یا «واللیل» یا «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ»^۲ و امثال آن خواندی. و نماز عصر را به مقدار نیمه ظهر گذاشتی و گاه از این سبکتر بودی. و نماز شام را گاهی تطویل دادی و سوره «اعراف» در دو رکعت اول خواندی و گاه «وَالصَّافَاتِ» و گاه «حم دخان» و گاه سوره «وَالطُّورِ» و گاه «مرسلات» و گاه «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» و گاه «والتین» و گاه «معوذتین» در نماز بخواندی. و نماز خفتن را به گونه عصر گذاشتی و گاه سوره «والتین» خواندی.

وقتی در حضرت رسول معروض داشتند که معاذ بن جبل امامت قوم خود کند و در نماز خفتن سوره «واقعه» خواند، آن حضرت در خشم شد، و فرمود: بعضی از شما مردم را نفور^۳ کنند آن کس که امامت کند باید نماز را سبک بگذارد، چه در میان مردم برخی ضعیف و سقیم، و صاحب حاجت باشد. و به روایتی معاذ را زجر کرد و بخواندن مثل «وَالشَّمْسِ» و «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» و «وَاللَّیْلِ» امر فرمود.

و دیگر در نماز وتر چون سه رکعت گذاشتی، در رکعت اول: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»؛ و در ثانی «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ»^۴، و در سیم «اخلاص» و «معوذتین» خواندی. و در نماز جمعه، سوره جمعه و سوره منافقین را هریک را در رکعتی خواندی، و گاهی «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» و «هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ»^۵ قرائت فرمودی. و در نماز عید سوره «ق» و سوره «اقتربت» می خواند، و گاه سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى و «غاشیه» خواند. و در غالب اوقات سوره را به تمام خواندی، و گاه به اوایل سوره اکتفا کردی این نیز مذهب اهل سنت است.

و همیشه تطویل در رکعت اول را بر ثانیه فرمودی. و قرائت به ترتیب و ترتیل و تجوید کردی؛ و وقف بر آخر هر آیت کردی؛ و مدّ صوت نمودی، و بعد از قرائت تکبیر گفتی، و دستها را برآوردی، و به رکوع رفتی، و بهر دو کف دست زانوها را بگرفتی، و آرنها^۶ را از پهلو دور ساختی، و پشت را راست کردی و سر را برابر پشت

۱. سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى: یا سوره «البروج» یا «واللیل» یا «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ» و امثال آن خواندی.

۲. «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ» یا «وَاللَّیْلِ» یا «وَالصَّافَاتِ» و گاه «حم دخان» و گاه سوره «وَالطُّورِ» و گاه «مرسلات» و گاه «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» و گاه «والتین» و گاه «معوذتین» در نماز بخواندی.

۳. نفور: ترسناک، دژمن.

۴. «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» سوره بقره، آیه ۱۶۰.

۵. «هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ» سوره غاشیه، آیه ۱.

۶. آرن: مخفف آرنج.

بداشتی، چنانکه بر استوا بودی، و سه بار در رکوع گفتی: **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ** و گاه با او ضمّ کردی: **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي**.
و بسیار در رکوع گفتی: **سُبُّوحٌ، قُدُّوسٌ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ، وَالرُّوحِ**.
و در رکوع نماز تهجد گفتی: **اللَّهُمَّ وَلَكَ رَكَعْتُ، وَ بِكَ آمَنْتُ، وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَ لَكَ أَسَلْتُ، خَشَعَ لَكَ سَمْعِي، وَ بَصَرِي، وَ مَخْيَ وَ عَظْمِي، وَ عَصَبِي**.
و چون سر از رکوع برداشتی دستها را بر آوردی، و بگفتی: **«سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»** و راست بایستادی. و گاه گفتی: **رَبَّنَا وَ لَكَ الْحَمْدُ**.
و غالباً این رکن را تطویل فرمودی به مقدار رکوع. و ادعیه که در این رکن خوانده در کتب حدیث مرقوم است.

چون به سجده رفتی دستها را برداشتی، و زانوها را اول به زمین نهادی، پس دستها، آنگاه پیشانی و بینی و هرگز چنان سجده نکردی که دستار میان پیشانی و زمین حایل شود و گاه پیشانی را بر خاک و گاه بر طین، و گاه بر سجاده حصیر و گاه بر پوست مذبوح مذبوغ^۱ نهاده سجده کردی و این به مذهب اهل سنت است.
و به مذهب شیعی پیشانی و کف هر دو دست و سر زانوها و سر انگشتان پاها را بر زمین باید گذاشت و سجده بر غیر وجه ارض، یا چیزی که از زمین روئیده باشد روا نیست. و دستها را از پهلوها دور ساختی، و برابر دوش بر زمین نهادی، و انگشتان را در رکوع گشاده داشتی، و در سجود فراهم آوردی و در هر سجده سه نوبت **«سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى»** گفتی. و یاران را بر آن امر فرمودی. و چون سر از سجده اولی برداشتی آن مقدار که در سجود مکث کرده بودی بین السجدةین بنشستی؛ و گفتی **«رَبِّ اغْفِرْ لِي رَبِّ اغْفِرْ لِي»** و دیگر از ادعیه و اذکار در سجود و جلوس بین السجدةین خوانده که در کتب احادیث مسطور است. و بعد از سجده دویم نیز بر زمین نشستی و این نشستن را فقها جلسه استراحت گویند و شافعی مستحب داند، و ابوحنیفه گوید: مستحب نیست؛ بلکه پیغمبر به جهة شیخوخت محتاج بنشستن بود.

و چون رکعت دویم برخواستی بی توقف مشغول به قرائت شدی و چون برای تشهد بنشستی پای چپ را فراش کردی و بر آن نشستی، و پای راست را نصب

۱. مذبوغ: دباغی شده.

کردی و دست بر ران راست نهادی و عقد پنجاه و سه به انگشتان بگرفتی و این نیز طریق اهل سنت است.

و در تشهد اول تخفیف نمودی و چون برخواستی هر دو دست برداشتی و تکبیر گفتی و به قرائت مشغول شدی و غالباً در رکعت سیم؛ و چهارم بر قرائت فاتحه اقتصار کردی و احیاناً سوره مختصر بخواندی؛ و در تشهد آخر پای چپ را به زیر پای درآوری، و مقعد بر زمین بچسبانیدی، و در نماز صبح گاه قنوت می خواند و گاه ترک می کرد و در نماز ظهر و عصر به سر می خواند، و احیاناً مقتدیان را آیتی می شنواید.

و در نماز التفات به یمین و یسار نمی فرمود و در باب التفات می فرمود: هُوَ أَخْتِلَاسٌ يَخْتَلِسُهُ الشَّيْطَانُ مِنْ صَلَاةِ الْعَبْدِ وَ مَيِّمَةٌ أَيْ كَيْفَ تَقِي النَّافِلَةَ. آنچه در سنن ترمذی از ابن عباس حدیث کنند که: پیغمبر به گوشه چشم یمین و یسار می نگریست نزد محققان استوار نیست. و در هر دو رکعت تشهد می خواند و صلوات در تشهد می فرستاد؛ و بعد از تشهد آخر ادعیه می خواند. و در کیفیت تشهد علمای عامه به روایات مختلفه هر یک اختیار روایتی کرده اند.

چون بعد از تشهد از ادعیه فارغ شدی، فرمودی السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهَا جانب راست التفات کردی چنانکه جماعتی که بر یمین بودند رخسار مبارکش را دیدار کردند، و از سوی چپ نیز بدین گونه سلام باز داد و بعد از سلام سه کزت گفتی: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ پس گفتی اَللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَ مِنْكَ السَّلَامُ تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

و نیز از پی هر نماز می فرمود: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حُدَّةٌ لِأَشْرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اَللَّهُمَّ لِأَمَانِعِ لِمَا أُعْطِيَتْ، وَ لِأَمْعُطِي لِمَا مَنَعَتْ، وَ لَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ. و دیگر ادعیه بعد از نماز فرموده که در کتب احادیث ضبط است. و به مذهب عامه گاهی رسول خدای به طریق سهو زیادتی و نقصان در نماز آوردی، و تدارک آن را دو سجده سهو. به عقیده ابوحنیفه بعد از سلام، و به عقیده شافعی قبل از سلام گذاشتی و شیعی آن حضرت را در جمیع امور معصوم از سهو و نسیان دانند.

و پیغمبر نماز تطوع^۱ می‌گذاشت آنگاه که در حضر بود دو رکعت پیش از فرض صبح و دو رکعت پیش از فرض پیشین و دو رکعت بعد از فرض شام و دو رکعت بعد از فرض خفتن و همچنان بر نماز تهجد مداومت می‌فرمود. گاه سوره «بقره» و «آل عمران» و «نساء»، و «مائده»، و «انعام» در نماز شب می‌خواند و گاه در تمام آن نماز به یک آیت اکتفا می‌نمود؛ و مکرر می‌خواند و آن آیت این بود: **إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**^۲

و اگر نادراً تهجد از آن حضرت فوت شدی، روز دیگر در وقت چاشت دوازده رکعت بگذاشتی، و در نماز شب گاه به جهر، گاه به سرّ می‌خواند و وتر را در اول شب و نیمه شب و آخر شب می‌گذاشت، اما بیشتر وقت در آخر شب بود و آخر بر آن قرار یافت و می‌فرمود: **أَجْلُوا آخِرَ صَلَوَاتِكُمْ بِاللَّيْلِ**.

اما وتر را گاهی هفت، و گاهی پنج، و گاهی یک رکعت می‌گذاشت، و به صحّت نرسیده که در نماز وتر دعای قنوت خوانده باشد. اما اصحاب را امر می‌فرمود و بعد از آن حضرت نمازگزاران می‌خواندند، و ثابت شده که در سفر نماز وتر را بر راحله می‌گذاشت و بعد از ادای وتر سه نوبت می‌فرمود: **سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ**. و در کَرَّتِ آخِرَ آواز را بلند برمی‌داشت، و به روایتی در آخر این کلمه را زیادت می‌کرد: **رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ**.

و نماز چاشت گاهی می‌گذاشت و گاهی ترک می‌کرد و از دو رکعت تا هشت رکعت در اوقات مختلفه گزارده است. و در بعضی از کتب مرقوم است که دوازده رکعت نیز گذاشته است و این بنا به مذهب عامه است، و در طریق اهل البیت نماز چاشت نباشد و تواند بود که هنگام چاشت آن حضرت از بهر نماز دیگر بوده، و راوی چنین گمان کرده. و اکثر نوافل و سنن را در خانه می‌گذاشت، و می‌فرمود: فاضل‌ترین نماز مرد آن است که در خانه خود بگزارد الا نماز فرض.

و هرگاه نعمتی عاید شدی یا بلائی دفع گشتی سجده شکر می‌گذاشت. چنانکه وقتی مردی کریه‌المنظر، حقیرالجثه، ناقصه‌الخلقه را دید سجده شکر بگذاشت و از

۱. نماز تطوع: به معنی نماز نافله است (س).

۲. سوره مائده، آیه ۱۱۸: اگر آنها را عذاب کنی بندگان تو هستند و اگر آنها را ببخشی، تو نیرومند فرزانه‌ای.

خبر قتل ابوجهل سجده شکر گذاشت.

و همچنان در غیر نماز هر روز مقداری معین از قرآن قرائت می فرمود، قرائتی مبین، مفسر حرف حرف تنزیل و تجوید خشوع و تدبّر و تأمل تمام و در معانی آیات وقف می کرد، و حرف مد را تمام می کشید. و در اول قرائت استعاذه می فرمود و در همه وقت ایستاده و نشسته، و خفته، و با وضو، و بی وضو قرائت قرآن می کرد و هیچ چیز غیر از جنابت آن حضرت را از قرائت قرآن باز نمی داشت. و گاه در قرآن تغنی فرمودی و ترجیع کردی چنانکه حفاظ خوش آواز. و در روز فتح مکه «سوره فتح» را سواره به ترجیع خواند و فرمود: *مَا أذِنَ اللَّهُ بِشَيْءٍ كَمَا أذِنَ لِنَبِيِّ يَتَغَنَّى بِالْقُرْآنِ*. و مراد تغنی است که بی تکلف بود و آنچه از هر تکلف و تعلم بود ممنوع است این نیز موافق مذهب عامّه است و در طریق اهل بیت مطلق غنا حرام است و حدود غنا را فقها در کتب خود باز نموده اند.

و ختم قرآن کمتر از سه شبانه روز نمی کرد و قرآن را از دیگران استماع می فرمود و آب از چشم مبارک می ریخت. و شبها آلم سجده و تبارک و سوره هائی که: سبحان و سبح و یسبح در او ایل آن است می خواند. و سجده تلاوت را ترک نمی کرد و چون به آیت سجده رسیدی تکبیر می گفت، و به سجده می رفت و می گفت: *سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ، وَ صَوْرَهُ وَ شَقَّ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ بِحَوْلِهِ وَ قُوَّتِهِ*. و گاه جز این دعا می خواند. و مروی نشده که چون سر از سجده برداشتی تکبیر گفتی، یا تشهد خواندی، یا سلام دادی. و آیات و سوره و ادعیه و اذکار را از پی هر نماز فریضه و در صباح و مساء و نزد امور عارضه و سائر اوقات و احوال می خوانده، و امر می فرموده، و خواص و ثواب آن را بیان می نموده.

و در سفر بر نماز فریضه اقتصار می نمودی و سنتها را در بیشتر وقت ترک کردی مگر سنت صبح و ترک نماز نمی فرمود. به روایتی دو رکعت بعد از پیشین و بعد از مغرب گذاشته. و در بعضی روایت وارد شده که چون آفتاب از کبد السماء زایل گشتی دو رکعت بگذاشتی. و آنچه ابن عمر گوید: که پیغمبر نماز سنت در سفر نمی گذاشت تواند بود که بر آن واقف نشده و نماز چهار رکعتی را قصر کرد و اتمام نماز در سفر از آن حضرت به صحّت نرسیده؛ و اینکه عایشه گفته: در سفر رسول خدای هم نماز به قصر و هم به تمام گذاشت اسناد آن استوار نیست. و نماز تهجد بر

بالای مرکب می‌گذاشت از هر جانب که رفتی اگرچه به سوی قبله نبودی. و در حال رکوع و سجود ایما کردی.

و در حدیثی وارد شده که در حین تکبیرة الاحرام روی مرکب را به جانب قبله می‌گردانید و سایر اجزای نماز را به هر طرف که سفر بود و مرکب می‌رفت می‌گذاشت. و گفته‌اند که: یک نوبت به سبب باران نماز فرض را بر پشت مرکب گذاشت، و اصحاب سواره اقتدا کردند. و اگر از منزلی قبل از زوال آفتاب کوچ می‌دادند نماز پیشین را تأخیر می‌فرمود و چون فرود می‌آمدند با نماز پسین جمع می‌کرد و اگر بعد از وقت ظهر کوچ می‌کردند نماز پسین را تنها می‌گذاشت و گاهی به نماز عصر می‌پرداخت، و با پیشین جمع می‌کرد. و در مغرب و عشا نیز کار بدین گونه می‌کرد؛ اما در وقت نزول و قرار در منزل جمع از آن حضرت مروی نشده.

نماز جمعه

و روز جمعه را تعظیم می‌نمود و انواع عبادات بجای می‌آورد و به تنظیف و تطیب و به غسل روز جمعه ترغیب می‌کرد. چون مردم حاضر می‌شدند تنها به مسجد می‌شتافت و هیچ خادمی و حاجبی پیش روی او نبود؛ و بعد از ورود مسجد حاضران را سلام دادی و چون به منبر آمدی دیگر باره سلام دادی و بنشستی. پس بلال اذان گفتی، آنگاه پیغمبر برمی‌خواست و خطبه قرائت کردی، پس از حمد خداوند و شهادتین امر به توبه و تقوی و ترغیب در کار آخرت فرمودی. و به روایتی از قرآن دعای مؤمنین و مؤمنات بخواندی و در میان دو خطبه جلسه بس خفیف کردی. و هنگام قرائت خطبه بر کمانی یا عصائی اعتماد می‌فرمود نه بر شمشیر و نیزه؛ و این پیش از ساختن منبر بود و بعد از منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کرده باشد.

و هنگام خطبه مردم را به ساکت شدن و نزدیک آمدن امر می‌فرمود. و استوار نشده که پیش از نماز جمعه چون به خانه بازگشتی چهار رکعت نماز بگذاشتی، اگر در مسجد گذاشتی افزون از دو رکعت نبودی اما فرموده: مَنْ كَانَ مُصَلِّياً بَعْدَ الْجُمُعَةِ فَلْيُصَلِّ بَعْدَهَا أَرْبَعًا.

می فرمود: در روز جمعه زمانی به غایت کوتاه است که در آن ساعت دعاها مستجاب شود، و در تعیین آن ساعت علما را یازده (۱۱) قول است، دو قول را استوارتر دانسته اند یکی از وقت قعود امام بر منبر تا انجام نماز، دویم بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب و این راجح تر دانسته اند و نیز گفته اند که آن ساعت مبهم است در جمیع روز جمعه تا داعی تمام روز را به دعا باشد.

و دیگر پیغمبر در غزوه ذات الرقاع و بطن نخله و عسفان و حُدیبیه نماز خوف گذاشته، هر نوبت به نوعی چنانکه در کتب فقه مسطور است.

و نماز عید در مصلی بیرون مدینه گذاشتی و نوبتی به سبب باران در مسجد گذاشت، و بهترین جامه ها در عید پوشیدی و در عید فطر پیش از بیرون شدن به مصلی به چند خرما افطار می کرد و عدد آن طاق بود؛ و دیگر تا وقت مراجعت طعام نمی خورد. و در عید قربان طعام نمی خورد تا باز می شد و قربانی می کرد.

و از برای عید غسل می کرد، و پیاده به مصلی می رفت، و نیم نیزه ای پیش روی او می بردند و در راه تکبیر می گفت و در مصلی نیم نیزه را برابر او نصب می کردند چه مصلی در آن زمان محرابی و دیواری نداشت. و برای نماز عید: اذان و اقامه، و الصلوة جامعه نبود؛ بلکه به ورود مصلی شروع در نماز می کرد و در رکعت اول هفت تکبیر پایپی می گفت و در میان هر دو تکبیر، زمانی لطیف خاموش می بود، و ذکری در میان تکبیرات عید مروی نشده، و چون از سجده رکعت دویم برخاستی شروع در تکبیر کردی، و پنج تکبیر از پی هم گفتی آنگاه قرائت کردی.

و بعد از فراغ از نماز در برابر مردم بایستادی و خطبه خواندی و افتتاح خطبه به حمد کردی، نه به تکبیر؛ و اصحاب را اندرز گفتی، و به صدقه امر کردی و زنان مدینه چون حاضر بودند خاصه نزد ایشان رفتی و جداگانه وعظ گفتی. و نماز را در عید فطر تأخیر دادی، و در اضحی تعجیل کردی به جهت قربانی. همانا دوگوسفند یا دو بز خصی ناکرده که دست ها و پاها و حوالی چشم آنها سیاه بود و چون روی او را به سوی قبله کردی فرمودی:

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلَيَّ مِثْلَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي، وَنُسُكِي، وَمَحْيَايَ، وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. اللَّهُمَّ مِنْكَ، وَلَكَ عَن مُحَمَّدٍ وَأُمَّتِهِ بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ

أَكْبَرُ. و به روایتی می فرمود: اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّيْ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و مِنِ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ. و به روایتی می فرمود: بِسْمِ اللّٰهِ و اللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُمَّ هَذَا مِنِّيْ و عَمَّنْ لَمْ يَضَحْ مِنِ اُمَّتِيْ. و می فرمود: هر که پیش از نماز عید ذبح کرده باید اعاده کند که آن به قربانی حساب نشود بلکه گوشتی برای اهل خود به دست کرد و امر می فرمود که برای قربانی فربه تر و سلیم تر از عیوب به دست کرده شود و از گوش شکافته، و بریده و سوراخ کرده و از شاخ شکسته، و از یک چشم و بین المرض و بین الهزال منع می فرمود؛ و از پیش یک ساله را روا می فرمود و جز پیش را دو ساله روا می داشت و شتر و گاو، از هفت کس مجزی است و روز عید و سه روز تشریق قربانی جایز است و در باز شدن از مصلی بر غیر طریق رفتن مراجعت می کرد.

نماز استسقا

و دیگر رسول خدای نماز استسقا گذاشته چنانکه مرقوم شد و گاه در مسجد مدینه در غیر روز جمعه بر منبر خطبه خوانده و اجابت شده و در هیچ دعا مانند دعای استسقا رفع ید نفرموده و در این دعا پشت دست به جانب آسمان می کرده و چون باران آمدی فرمودی: اَللّٰهُمَّ صَبِّأْ نَافِعًا. در روز جمعه در اثنای خطبه مردی برخاست: فَقَالَ: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ هَلْكَ الشَّاءُ، هَلْكَ الزَّرْعُ، اُدْعُ اللّٰهَ لَنَا اَنْ يَسْقِيَنَا. و آسمان چون زجاج بود پس ابر برخاست و ببارید تا سه روز، روز سیم همان مرد عرض کرد: تَهَدَّمَتِ الْبُيُوْتُ اُدْعُ اللّٰهَ اَنْ يَحْبِسَهُ عَنَّا فَتَبَسَّمَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ و قَالَ: اَللّٰهُمَّ حَوَالِپَنَا و لَاعَلَيْنَا. پس ابر چون اکلیلی شد و به اطراف مدینه ببارید و مدینه محفوظ ماند.

دعای استسقا

عایشه گوید: چنین دعای استسقا فرمودی: اسْتَسْقِیْ حِبْنَ بَدَا قَرْنُ السَّمْسِ فَقَعَدَ عَلَی الْمِنْبَرِ و حَمِدَ اللّٰهَ و كَبَّرَهُ ثُمَّ قَالَ اِنَّكُمْ شَكُوْتُمْ جَدَبَ دِيَارِكُمْ و قَدْ اَمَرَكُمُ اللّٰهُ اَنْ تَدْعُوهُ و وَعَدَكُمْ اَنْ يَسْتَجِیْبَ لَكُمْ فَاذْعُوهُ ثُمَّ رَفَعَ صَوْتَهُ فَقَالَ: اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ الْغَنِیُّ، و

نماز کسوف

و چون آفتاب بگرفتی دو رکعت نماز کسوف گذاشتی و کیفیت آن نماز به چند وجه است.

اول: ابن عباس گوید: هنگام کسوف پیغمبر با مردم دو رکعت نماز بگذاشت به قیامی طویل قریب به قراءت «سورة البقره» و با رکوعی طویل، آنگاه به قیام بازآمد قیامی طویل کمتر از نخست، پس به رکوع شد، رکوعی طویل کمتر از نخست، پس به اعتدال آمد و به سجده رفت و در رکعت دوم نیز بدین گونه کار کرد. چون از نماز فارغ شد آفتاب منجلی بود، پس فرمود: آفتاب و ماه دو نشانه‌اند از نشانه‌های خداوند، برای موت و حیات هیچ کس گرفته نمی‌شوند، چون ببینید گرفته شدند ذکر خدای بکنید.

اصحاب گفتند: یا رسول الله دیدیم تو را که در نماز چیزی می‌خواستی فراگیری پس متأخر شدی. فرمود: بهشت را دیدم و خواستم شاخی از انگور بهشتی فراگیرم و اگر آن را اخذ می‌کردم هر آینه از آن تناول می‌کردید مادام که دنیا به جای بود، و دوزخ را دیدم و هرگز منظری بدان هولناکی ندیدم و اهل دوزخ بیشتر زنان بودند. گفتند: یا رسول الله از بهر چه؟ فرمود: از برای کفران نعمت و کفران شوهران. و عایشه بر این حدیث این کلمه افزوده که چون نیرین را گرفته ببینید خدای را بخوانید و تکبیر گوئید و نماز بگذارید و صدقه دهید.

دویم: جابر بن عبدالله گوید: پیغمبر دو رکعت نماز کسوف گذاشت با شش رکوع و چهار سجده.

سیم: از علی رضی الله عنه حدیث کنند که: پیغمبر دو رکعت نماز مشتمل بر چهار سجده گذاشت.

چهارم: عبدالرحمن بن سمره گوید که: پیغمبر در نماز کسوف ایستاده و دستها برداشت و تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید کرد تا آفتاب منجلی شد، آنگاه دو سوره خواند و دو رکعت نماز گذاشت.

و نماز خسوف نیز گذاشته و در آن نماز قرائت به جهر کرده.

عیادت پیغمبر بیمار را

و دیگر رسول خدای عیادت مرضی می فرمود و مردم را بدین عمل تحریض می فرمود: و چون بر بیمار درآمدی فرمود: لا بَأْسَ طَهُورًا اِنْشَاءَ اللّٰهِ وَ گاه گفتی: كَفَّارَةٌ وَ طَهُورٌ وَ در بالین بیمار بنشستی و گفتی خود را چگونه می یابی و چه طعام می خواهی و اگر چیزی خواستی که زمان نداشتی بفرمود تا بدانند و دست راست بر جسد مریض نهادی و فرمودی: اَذْهَبِ الْبَأْسَ رَبِّ الْبَأْسِ وَ اَشْفِ اَنْتَ الشَّافِي لِاَشْفَاءِ اِلَّا شِفَاؤَكَ شِفَاءً لَا يُغَادِرُ سَقَمًا.

و اگر کسی را ریشی و قرچه‌ای بودی انگشت بر خاک نهادی پس برداشتی و فرمودی: بِسْمِ اللّٰهِ تُرْبَةُ اَرْضِنَا بِرِبْقَةٍ بَعْضِنَا تَشْفِي سَقَمَنَا بِاِذْنِ رَبِّنَا.

و از برای عیادت وقتی معین نبودی شب و روز عبادت می فرمود و می گفت: چون کسی برادر مسلمانی را عیادت کند در بستان بهشت روان بود تا پیش بیمار بنشیند، و چون بنشیند رحمت خدای بر او فرود آید تا غرق رحمت شود، و اگر صباح بود هفتاد هزار (۷۰۰۰۰) فرشته تا شباهنگام بر او درود گوید؛ و اگر شباهنگام باشد هفتاد هزار (۷۰۰۰۰) فرشته تا صباح بر او درود فرستد، و در همه بیماریها عیادت می کرد و چون آثار موت در مریض می نگریست او را از آخرت یاد می داد و به توبت و صیّت می کرد و می گفت: لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ لِاِلٰهِ اِلَّا اللّٰهُ.^۱

نماز میت

تا آخر کلام میت کلمه توحید باشد و در سوگواری میت به عادت جاهلیت از جامه دریدن و بر روی زدن و امثال آن نهی می کرد و به شکر و صبر و گفتن اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ امر می فرمود، و از گریستن بی صیحه و حزن منع نمی کرد و در تجهیز و تکفین و غسل و دفن میت تعجیل می نمود.

می فرمود: میت را سه بار یا زیاده به حسب مقتضای رأی غسل بشوئید و در

۱. به کسانی که در حال مرگ هستند کلمه (لااله الاالله) را تلقین نمائید.

غسله آخر مقداری کافور به کار برید، و شهید را نشوئید و جوشن و سلاح را از او دور کنید، و محرم را در جامه حرام همچنان سر ناپوشیده به خاک سپارید که فردای قیامت لبیک‌گویان مبعوث خواهد شد، و اگر میتی را کفن کوتاه بود فرمان می‌داد تا سر او بپوشانند و قدری گیاه بر پای میت نهند و در جامه سفید کفن کنند.

و نماز بر میت حاضر و غایب و مرد و زن و طفل و بالغ به چهار تکبیر و گاه به پنج و گاه به شش تکبیر می‌گذاشت، و چون شروع در نماز کردی بعد از تکبیر اول فاتحه خواندی و در تکبیرات دیگر دعا کردی میت را به مغفرت و رحمت و دستها از برای هر تکبیر برداشتی. گویند: آخر نماز بر جنازه تکبیر گفتی. و این روش اختیار علمای عامه است.

اما به طریق اهل بیت از ابن عباس حدیث شده که: ملائکه بر آدم علیه السلام نماز کردند به چهار تکبیر و گفتند: ای فرزندان آدم این است سنت شما.

در تشییع جنازه

بالجمله رسول خدای به دو سلام از نماز جنازه بیرون شدی و گاه به یک سلام اکتفا کردی؛ و چون نماز جنازه فوت شدی بر قبر میت گذاشتی و تشییع جنازه را پیاده طی طریق می‌فرمود و حکم می‌داد که تعجیل کنید چه اگر نیکوکار است زودتر او را به نیکو می‌رسانید و اگر بدکار است شری است از گردن خود فرو می‌نهد. گویند جنازه سعد بن معاذ را بین العمودین برداشته و می‌فرمود: هر که از پی جنازه رود سه کُرت آن را حمل دهد، حق آن را گذاشته باشد.

زکوة و صدقات

و دیگر در زکوة و صدقات هم رعایت فقرا و هم رعایت خداوندان مال می‌فرمود و تفصیل زکوة در کتاب فقها مندرج است و آن را اول بر مواشی و چهارپایان، و دویم به زر و سیم، و سه دیگر زروع و ثمار؛ و چهارم بر اموال تجارت واجب داشت، چه این چهار بیشتر در میان مردم متداول است.

و پیغمبر زکوة می گرفت و به مستحقان می رساند و شتران صدقه را خود داغ می نهاد و بیشتر گوش آنان را داغ می نهاد و هرکه زکوة خود را حاضر کردی دعای خیر در حق او فرمودی و عمال به قبایل می فرستاد تا اخذ زکوة همی کردند و بر مساکین آن اراضی بذل می نمودند و اگر چیزی بر زیادت بود حاضر مدینه می ساختند و به صدقه تطوع بسیار تحریض می فرمود.

در روزه گرفتن و فطر دادن

و فطره خود را قبل از نماز عید به مساکین می داد و چنین امر می کرد، و در باب اعتاق فضل بسیار ذکر می فرمود. و خود غلامان و کنیزان بسیار آزاد ساخت و اعتاق غلامان بیشتر کرد.

و دیگر در روزه رمضان ابتدا نمی فرمود جز آنکه خود ماه را دیدار کند یا گواه عدل خبر دهد و در آخر شعبان خطبه ای می خواند و فضیلت ماه رمضان و فضایل روزه داران را فراوان یاد می کرد و گاه در روزه وصال می فرمود، یعنی افطار ناکرده، روز دیگر را روزه می داشت و مردم را از وصال نهی می فرمود و می گفت: لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي.

و چون غروب متحقق می گشت در افطار تعجیل می کرد و مردم را به تعجیل امر می فرمود و می گفت: خدای می فرماید: أَحَبُّ عِبَادِي إِلَيَّ أَعْجَلُهُمْ فِطْرًا.

و پیش از آنکه نماز شام بگزارد به چند رطب افطار می فرمود و اگر رطب نبودی به چند خرما، و اگر خرما نبودی دمی چند آب درکشیدی؛ و حین افطار این دعا می خواند: اَللّٰهُمَّ لَكَ صُمْتُ و عَلَيَّ رِزْقِكَ اَفْطَرْتُ. و گاه می فرمود: ذَهَبَ الظَّمَاءُ وَ ابْتَلَّتِ الْعُرُوْقُ وَ ثَبَّتَ الْاَجْرُ اِنْشَاءً لِلّٰهِ.

و اگر نزد کسی افطار کردی فرمودی: اَكَلَّ طَعَامَكُمْ الْاَبْرَارُ و اَفْطَرَ عِنْدَكُمْ الصّٰئِمُوْنَ و صَلَّتْ عَلَيْنَكُمْ الْمَلٰٓئِكَةُ.

و تأخیر در تسخر مسلوک می داشت و می فرمود: و تَسَحَّرُوا فَاِنَّ فِي السُّحُوْرِ بَرَكَهً. و می فرمود فرق میان روزه ما و روزه اهل کتاب اكله سحر است. و عرباض بن ساریه گوید: پیغمبر سُحُوْر می فرمود و مرا به آن دعوت کرد و گفت: هَلُمَّ اِلَى الْغَدَاءِ

المُبَارَكِ.

و در سنن صوم می فرمود: مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالْعَمَلَ بِهِ فَلَيْسَ لِلَّهِ حَاجَةٌ فِي أَنْ يَدَعَ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ. و در حین صوم زنان خود را تقبیل می فرمود و حجامت می کرد و سرمه می کشید و مسواک می زد.

اما در مضمضه و استنشاق مبالغه نمی فرمود و اگر غسل بایستی قبل طلوع فجر گذاشتی، و اگر در شهر رمضان مسافر بودی گاهی افطار کردی و گاهی روزه داشتی و اصحاب را مخیر ساختی و این نیز طریق عامه و روزه تطوع می داشت.

عایشه گوید: چندان روزه می داشت که گفתי دیگر افطار نخواهد کرد و چندان افطار می کرد که گفתי دیگر به روزه نخواهد شد؛ و ندیدیم هیچ ماه را جز ماه رمضان به تمام روزه گیرد، و در شعبان بسیار روزه گرفتی، و در عاشورا روزه داشتی و اگر روز عرفه در حج بودی افطار کردی و اگر نه روزه داشتی، دوشنبه و پنجشنبه بسیار روزه گرفتی و می فرمود: روز عرض اعمال است خواهم چون عرض عمل من دهند، روزه دار باشم، و گاه شنبه و یکشنبه روزه بگیرت و از هر ماه سه روز روزه بود، و ایام البیض روزه می داشت.

و روز جمعه کمتر افطار کردی لکن پنجشنبه یا شنبه بدان وصل می کرد چه صوم جمعه را به تنها نهی می فرمود، و گاهی از ماهی شنبه و یکشنبه و دوشنبه را روزه می گرفت و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه، و به روزه سته شوال و عشر ذوالحجه تحریم می فرمود. و از صوم روز عید و سه روز تشریق نهی می کرد و گاه به خانه درمی آمد و پرسش خوردنی می کرد، چون می گفتند: چیزی حاضر نیست می فرمود پس من روزه دارم و نیت روزه می کرد و گاهی نیت روزه تطوع کرده و روزه را تمام نساخته.

و در عشر آخر رمضان اعتکاف می فرمود، و در طاعت و عبادت و زنده داشتن شب به زیادت جهد داشت، و تلاوت قرآن فراوان می کرد، و با مردم کمتر مختلط می شد. و در عشر اول و اوسط نیز اعتکاف فرموده است، و چون لیلۃ القدر را در عشر آخر می فرمود بر اعتکاف بیشتر مواظبت کرد، و چون اراده اعتکاف فرمودی نماز بامداد نگذاشتی و در معتکف در آمدی - و معتکف خیمه ای بود در مسجد - و گاهی در وقت اعتکاف سر مبارک از مسجد به خانه عایشه در آوردی تا موی سر آن

حضرت را شانه زدی و از زوجات مطهرات هرکه خواستی شب در مسجد به دیدار آن حضرت شتافتی.

در عدد حج گذاشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله

و دیگر پیغمبر یک نوبت حج گذاشته که آن را حجة الوداع گویند، - چنانکه مرقوم شد - و چهار عمره گذاشته: عمر خدیبه که مشرکان مانع شدند و عمره قضا و عمره جعفرانه که در سال هشتم هنگام مراجعت از حنین بگذاشت؛ و عمره که با حج گذاشت، اما قبل از بعثت چندانکه حج گذاشته باشد شمار آن محفوظ نیست. باید دانست که این روایات به تمامه معمول فقهای شیعی نیست بلکه به اجتهاد و ضعف و صحت اسناد نگران شوند.

ذکر عادات و آداب رسول خدای در اکل و شرب و لبس جامه و معاشرت با عشیرت و بیگانه

رسول خدای در لبس، جامه کلفت روا نداشت، بیشتر جامه مرقع و پیوند کرده پوشیدی، و بسیار افتادی که سراویل و پیراهن و ردا و ازار و جامه مُعَلَّم^۱ و جامه ساده و قبا و پوستین و موزه و نعلین را دَرُپِی^۲ زده و پیوند کرده پوشیدی، و گاه این جمله را به تازگی و نوی در بر کردی و اصحاب نیز روش او داشتند و بر طریقت او می رفتند.

و همچنان رسول خدای جامه پشمینه و جامه کتان لبس می فرمود و از اقمشه بُردِ حیره که آن را بُردِ یمنی گویند و به روایتی بُردِ مخطط خوانند دوست تر داشتی و از جامه ها پیراهن را خوبتر شمردی و از رنگها سفید را اختیار کردی و می فرمود:

۱. مُعَلَّم: جامه منقش و مخطط.

۲. دَرُپِی: رقع و پاره ای را گویند که جامه را بدان پیوند زنند، وصله.

سفید بپوشید که اطیب و اطهر است، و اموات را سفید کفن کنید و از سرخ و زرد مردان را نهی می فرمود و بُرد مخطّط به خطوط سرخ و سبز و زرد و سیاه می پوشید و از جامه سبز بشگفت می آمد و چون جامه نو پوشیدی آن را به نام تعیین کردی خواه عمّامه یا قمیص یا ردا بودی و می گفت: **أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَانِي مَا أُوَارِي بِهِ عَوْرَتِي وَ أَتَجَمَّلُ بِهِ فِي النَّاسِ.**

و می فرمود: هر کس جامه نو بپوشد بگوید: **أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَانِي هَذَا الثَّوْبَ وَ رَزَقَنِيهِ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي وَ لِقُوَّةٍ.** گناهان گذشته و آینده او آمرزیده شود. و بیشتر جامه نو را در جمعه پوشیدی و ابتدا به میامن کردی و در بیرون کردن ابتدا به میاسر نمودی و چون نو پوشیدی کهنه را به مسکین دادی و می گفت: **مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَكْسُو مُسْلِمًا مِنْ شَمَلٍ لَا يَكْسُوهُ اللَّهُ إِلَّا فِي ضَمَانِ اللَّهِ وَ حَزْرَةَ مَا وَاوَرَاهُ حَيًّا وَ مَيِّتًا.**

و عمّامه بر سر می بست و علاقه بین الكتفین می گذاشت و گاه تحتک الحنک بر می زد و گاه بی علاقه می بست و اکثر عمّامه بر طاقیه پیچیدی، و گاه بی طاقیه بستی، و گاه به طاقیه بی دستار اکتفا فرمودی، و گاه دستار سیاه بر سر می بست، چنانکه روز فتح مکه.

و گویند دستار آن حضرت هفت (۷) گز، و در جمعه و عید دوازده (۱۲) گز بود و طاقیه سفید شامی دراز داشت، و دیگر طاقیه که بر سر چفسیده می شد و طاقیه دیگر که سر در گوش داشت، گاهی در سفر بر سر می گذاشت، در حرارت هوا طیلسان می افکند و چون طیلسان را وصف می کردند می فرمود: **هَذَا ثَوْبٌ لِأَيُّودِي سُكْرَةٌ.**

و چون مسح روغن می کرد قناعی^۱ بر سر می انداخت تا دیگر جامه ها دهن آلوده نشود. انس گوید: **كَانَ النَّبِيُّ يُكْثِرُ الْقِنَاعَ كَأَنَّ ثَوْبَهُ ثَوْبُ زَيَّاتٍ.**

و آستین پیراهن تا ساعد، و گاهی تا اطراف اصابع و مایل به فراخی بود و بلای پیراهن و جامه و ازار تا نصف ساق، و گاهی قریب به کعبتین بود. و طول ردای مبارک چهار گز و عرضش دو گز و نیم و به روایتی دو گز و یک بدست^۲ بود. و بعضی از متأخرین حدیث کرده اند که طول ردا شش گز و عرضش سه گز و یک بدست و

۱. قناع، بزرگتر از مقنعه، و مقنعه: چیزی که زن بدان سر را بپوشاند (س).

۲. بدست: لغت فارسی است به معنی شبراست، بدست: یک و جب را گویند.

طول ازار چهار گز و یک بدست و عرضش دو گز و یک بدست بود، گاهی پیراهن تکمه دار پوشیدی و تکمه را نبستی. و هم در خبر است: *كَانَ قَمِيصُهُ مَشْرُودَ الْأَزْرَارِ وَ رِيَّامًا حَلَّ الْأَزْرَارَ فِي الصَّلَاةِ وَ غَيْرِهَا.*

و گاهی پیراهن کوتاه بالا و کوتاه آستین پوشیدی، و گاهی لبس حله اختیار کردی، - و حله عبارت است از دو جامه - و در سفر آستین تنگ پوشیدی، و هنگام وضو چون دست از آستین بیرون نمی شد از زیر دوش بیرون کردی و آن را بر دوش انداخته وضو ساختی، و گاهی جامه گرانبها پوشیدی، خاصه در ایام عید و آمدن وفود.

وقتی یک تن از بزرگان حله‌ای^۱ که به سی و سه (۳۳) شتر خریده بود به هدیه فرستاد یک نوبت آن را بپوشید و نوبتی حله‌ای به نه (۹) شتر و به روایتی به بیست و هفت (۲۷) اوقیه خرید. و گاهی می فرمود: برای او جامه می یافتند و خود می رفت و در یافتن تعجیل می کرد. و نوبتی قبای ابریشمین که چاک خلف داشت برای آن حضرت هدیه کردند در بر کرد و جبرئیل فرود شد و خبر حرمت آن را آورده پس از خود دور کرد و فرمود: *لَا يَنْبَغِي هَذَا لِلْمُتَّقِينَ أَيِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنَ الشُّرْكِ.* نوبتی ابوجهم عامر بن حذیفه قرشی عدوی گلیمی سیاه مربع که سرهای آن دو علم داشت^۲ و عرب آن را خمیصه گوید به حضرت رسول هدیه آورد. رسول خدای آن را ردای خود ساخته به نماز ایستاد و به علمهای آن نظری انداخت و بعد از نماز آن را به نزدیک ابوجهم فرستاد که علمهای آن را قطع کن، آنگاه به نزدیک من بیار. گویند: هنگام ملاقات وفود جامه سبز در بر می فرمود.

چون پیغمبر از جهان بیرون شد اگرچه آن جامه خلقان^۳ بود بعضی از خلفا آن را بطانه کردند و به تیمن در ایام عید همی پوشیدند.

بالجمله رسول خدای ﷺ حله حمرا و خضراء یعنی مخطط به خطوط سرخ و سبز در ایام عید می پوشید و دو جامه دیگر خاص از برای روزهای جمعه داشت و نیز بردی سیاه و کسائی سیاه داشت و نیز بردی ریشه دار داشت، گاه چنان در بر می کرد که ریشه‌های آن بر قدم مبارک می افتاد و جبهه خسروانی داشت که شکافهای

۱. حله: ازار و ردائی است که آستر داشته باشد، پس حله از دو جامه است.

۲. چاپ سنگی: ... قرشی عدوی که آن گلیمی سیاه مربع ... ۳. خلقان: کهنه

آن را فراویز^۱ از دیبا دوخته بودند، و گاه بُردی و ردائی می پوشید که یک دینار زر سرخ بها داشت.

سهل بن سعد ساعدی گوید: جبّه‌ای از پشم سیاه و سفید از بهر پیغمبر دوختم و سخت از آن بشگفت آمد و به دست مبارک مس می فرمود و می گفت: نیک جبّه‌ای است، مردی اعرابی گفت: به من ببخش، در زمان از تن دور کرد و او را بخشید.

وقتی زنی بردی که شمله حاشیه آن را جدا نکرده بود به حضرت رسول ﷺ آورد و گفت: به دست خود بافته‌ام که تو بپوشی، پیغمبر ﷺ آن جامه را مأخوذ داشت و در بر کرد و سخت بدان محتاج بود، مردی آن را به دست بسود و تحسین فرستاد و گفت: یا رسول الله مرا بخش. پس پیغمبر به خانه رفت و آن جامه را بدو فرستاد. با او گفتند: نیکو نکردی چه دانسته‌ای سائل را محروم نکند و این جامه‌اش در بایست بود. گفت: سوگند با خدای که نخواستم جز از برای کفن خود. و هم در پایان کار بدان کفن شد.

بالجمله بیشتر وقت پیغمبر جامه خشن در بر می کرد و انگشتری در خنصر راست و چپ روایت کرده‌اند و نزد شیعی در دست راست مستحب است؛ و چنان لبس انگشتری می کرد که نگین آن بسوی اندرون کف بود. یک انگشتری پیغمبر را بعد از تحویل از این جهان ابوبکر به دست کرد و بعد از او عمر و از پس او عثمان، در سال ششم خلافت عثمان از دست او یا از دست غلام او در بئر اریس^۲ افتاد و چندانکه از آن چاه آب کشیدند یافت نشد، گویند: از آن پس ابواب فتنه بر عثمان مفتوح گشت. و گویند انگشتری دیگر داشت که نگین آن حبشی یعنی عقیق یا از جانب حبشه آورده بودند یا صانع آن حبشی بوده.

و موزه پیغمبر ساده و سیاه بود و آن را نجاشی با پیراهن و سراویل و طیلسان به هدیه فرستاد، و نیز نعلین همی پوشید و نعلین او پوست گاو دباغت کرده بود و دوال داشت؛ و گاهی با پای برهنه سیر می فرمود.

و عادات پیغمبر در اکل طعام به کلفت نبود خود مأکول و مشروب همی گرفت و در اول بسم الله گفتی و اصحاب را فرمان کردی. و فرمود: اگر از اول فراموش شود در آخر باید گفت: بدین گونه بسم الله اولاً و آخراً. با سه انگشت از دست راست از پیش

۱. فراویز: به معنی سجاف جامه است. ۲. اریس: چاهی است واقع در مدینه.

خود طعام برمی داشت مگر رطب و شوربای کدودار و امثال آن که از اطراف ظرف آنچه خواستی برداشتی و گاه به انگشت چهارم اکل می کرد و تکیه کرده و مربع نشسته و متکبرانه طعام نمی خورد و بدو زانو می نشست و می فرمود: چنان می نشینم که بندگان می نشینند و چنان می خورم که بندگان خورند. و گاهی پای راست را همی نصب کرد و گاهی تکیه زده اِقْعَى می نشست و دوست داشت که با جماعت خورد.

و هرگز یک تنه غذا نمی خورد الا نادراً و می فرمود: شَرُّ النَّاسِ مَنْ أَكَلَ وَحْدَهُ. گاهی بر سفره و گاهی بر زمین اکل می فرمود و از همه کس زودتر به طعام دست می برد و چون فراغت می جست می فرمود: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ غَيْرَ مَكْفُوفٍ وَلَا مُؤَدَّعٍ وَلَا مُسْتَعْنَى عَنْهُ. و گاه می گفت: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا وَارْدَانَا. و گاه می فرمود: اَللّٰهُمَّ اطْعَمْتْ وَ سَقَيْتْ وَ اَغْنَيْتْ وَ اَمْنَنْتْ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلٰى مَا اَعْطَيْتْ. و گاه می فرمود: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا وَ هَدَانَا وَ الَّذِي اشْبَعَنَا وَ اَرْوَانَا وَ كَلَّ الْاِحْسَانَ اَتَانَا.

و می فرمود: هر که طعام خورد بگوید: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اطْعَمَنِي هَذَا الطَّعَامَ وَ رَزَقَنِيهِ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي وَ لَا قُوَّةٍ. خدای گناهان او را بیامرزد. و چون نزد قومی طعام خوردی فرمودی: اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِيْمَا رَزَقَهُمْ وَ اغْفِرْ لَهُمْ وَ اَرْحَمْهُمْ.

و گاهی پیش از طعام و بعد از آن دست بشستی آنگاه دستها را بر روی مبارک و ساعد بمالیدی و می فرمود: برکت طعام در آن است که پیش از اکل و بعد از اکل دست بشویند و حدیث کرده اند که: اَلْوُضُوءُ قَبْلَ الطَّعَامِ.

و پس از طعام انگشتان را بلیسیدی: اول وسطی، آنگاه سبّابه، پس ابهام و تا انگشت را نلیسید با مندیل پاک نکرد. و امر می فرمود: بلعق اصابع و لعق کاسه. و گفت: شما ندانسته اید در کدام جزو برکت است.

و در حین طعام خوردن سخن نکردی و مکرر طعام را بر مهمان عرضه داشتی و در خوان پایه دار و نیم کاسه خوردی و نان تنگ و میّده^۱ و گوشت بلمه و سوسمار و جلاله و سپرز و گرده و سیر و پیاز و گندنا نخورد و فرمود: هر که از بقولات که بوی بد

۱. میّده: آرد گندم دوباره بیخته را گویند، و نام حلوائی است که از شیر گوسفند و شکر سفید پزند (برهان قاطع).

دارد بخورد از ما دوری کند یا در خانه خود بنشیند و در نهی سیر و پیاز فرموده: **إِنْ كُنْتُمْ لِأَبَدٍ مِنْ أَكْلِهِمَا فَأَمِيتُوهُمَا طَبْخًا.**

و میان شیر و ماهی و میان سیر و چیزهای ترش و میان مشوی^۱ و مطبوخ و دو قابض و دو مسهل و دو غلیظ و دو مرخی جمع نمی فرمود؛ و طعام گرم نمی خورد تا سبوت جوارت بشکند و می فرمود: **كَثْرَةُ الْأَكْلِ شُوْمٌ.**

ساخت فرمودی طعام طیب است و چنگال خرما و قروت^۱ و روغن دوست داشتی و گاه نان با روغن خوردی. در غزوه تبوک پنیر خشک را با کارد قطع فرمود و بخورد و با خیار و بطیخ^۲ گاهی رطب می خورد و می فرمود: تَكَسَّرَ حَرُّ هَذَا بِبَرْدِ هَذَا وَ بَرْدُ هَذَا بِحَرِّ هَذَا.

و نیز گاهی خربزه با خرما خوردی و فرمودی: هُمَا الْأَطْيَابَانِ.

و گویند: گاهی بطیخ را با نان و گاهی با شکر می خورد.

و احب میوه‌ها نزد آن حضرت بطیخ و عنب بود و خوشه انگور را به دهان مبارک می برد و دانه فرا گرفته برهنه می آورد و خیار را با نمک می خورد و می فرمود: سَيِّدُ آدَامِكُمْ الْمِلْحُ. و چون میوه نوبر حاضر می کرد می فرمود: اَللّٰهُمَّ زِدْ لَنَا فِي مَدِيْنَتِنَا وَ مَدُنَّا وَ صَاعِنَا وَ اجْعَلْ مَعَ الْبَرَكَهَةِ. و آن میوه را نخست به کوچکترین اطفال مجلس می داد.

و شیر را دوست می داشت و می فرمود: هر که را روزی شود بگوید: اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيْهِ وَ زِدْنَا مِنْهُ. و می فرمود: هیچ خورش جز شیر کار شراب و طعام نکند و آن را دُسومتی^۳ هست.

و آب را با سه نفس می آشامید و در اول هر کَرَّت بسم الله و در آخر الحمد لله فرمودی و از تنفس در وقتی که آب در دهان داشتند منع می فرمود و هر روز یک جرعه شربت عسل می نوشید و گاه سویق^۴ یعنی جو یا گندم بریان کرده بلغور ساخته در آب می ریختند و می نوشید و به جهت شوری آبهای مدینه خرما در آب می انداخت تا شیرین شود، و بیشتر وقت نشسته آب می آشامید، و گاهی ایستاده. و نخست هر که در مجلس تشنه بود آب می داد و پس از آن خود می آشامید و از دست راست ابتدا می کرد، وقتی قدحی شیر و آب حاضر کردند پیغمبر گرفت و بنوشید و بر دست چپ ابوبکر و به طرف راست اعرابی نشسته بود عمر بن الخطاب عرض

۱. قروت لغت ترکی است یعنی: کشک.

۲. بطیخ مانند سکین: کدو و خیار و خربزه و مانند آن.

۳. دُسومت: چرب بودن، چربناکی و چربی

۴. سویق: هر آردی است عموماً، و آرد گندم و نخود و جو و غیر آن که برشته باشد خصوصاً

(س).

کرد که ابوبکر را عنایت کنید پیغمبر به دست اعرابی داد و فرمود: **الْأَيْمَنُ فَاَلْأَيْمَنُ**. و به روایتی: **الْأَيْمَنُونَ فَاَلْأَيْمَنُونَ**.

و آشامیدن آب را از دهن مشک و ثلمه قدح^۱ منهی می داشت و این نهی تنزیه است چه کبشه انصاریه حدیث کند که: پیغمبر بر من درآمد و از دهان مشک که آویخته بود همچنان ایستاده آب بنوشید و دهن آن مشک را قطع کرده از بهر تبرک بداشتم. و آب از بهر آن حضرت در مشکهای کهنه در سر سه پایه سرد می کردند و از سقیا که دو روزه تا به مدینه راه است آب شیرین می آوردند و می فرمود شب بسم الله بگوئید و سر ظرف طعام و شراب را بپوشید.

آداب سفر

رسول خدا ﷺ

و هنگام مسافرت پنجشنبه و دوشنبه و گاهی شنبه و چهارشنبه بیرون می شد و چون برمی خواست می فرمود: **اللَّهُمَّ بِكَ انْتَشَرْتُ وَإِلَيْكَ تَوَجَّهْتُ وَبِكَ اعْتَصَمْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ اللَّهُمَّ اكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي وَمَا لِي يَهْمُنِي وَمَا أَهْتَمُّ وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي عَزَّ جَارُكَ وَجَلَّ ثَنَاؤُكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ، اللَّهُمَّ زَوِّدْنِي التَّقْوَىٰ وَاعْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَوَجِّهْنِي لِلْخَيْرِ أَيْنَمَا تَوَجَّهْتُ.**

و به روایتی می فرمود: **اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْحَضَرِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ فِي السَّفَرِ وَالْكَآبَةِ فِي الْمُنْقَلَبِ، اللَّهُمَّ أَفْضِلْ لَنَا الْأَرْضَ وَهَوْنًا عَلَيْنَا السَّفَرَ.**

و به روایتی می فرمود: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَالْحَوْرِ بَعْدَ الْكُورِ وَدَعْوَةِ الْمَظْلُومِ وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِي الْمَالِ وَالْأَهْلِ.**

چون به راحله برآمدی سه کَرْت فرمودی: الله اکبر، و بعد این آیت قرائت کرد: **سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ** آ.

۱. ثلمه قدح: جای شکسته قدح را گویند لذا پیغمبر آب آشامیدن از جای شکسته قدح را منع فرمود.

۲. سوره زحرف، آیه ۱۳ و ۱۴: منزّه است آن کس که اینها را رام کرد که ما را توان آن نبود و ←

آنگاه این سخن می فرمود: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فِي سَفَرِي هَذَا، الْبِرَّ وَالتَّقْوَىٰ وَ مِنْ الْعَمَلِ مَا تَرْضَىٰ اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا لَسَفْرًا وَأَطْوِلْنَا الْبُعْدَ اللَّهُمَّ اصْحَبْنَا فِي سَفَرِنَا وَاخْلُقْنَا فِي أَهْلِنَا.**

و در عرض راه چون صعود کردی تکبیر گفתי و چون فرود شدی تسبیح گفתי و گاه در افراز می فرمود: **اللَّهُمَّ لَكَ الشَّرْفُ عَلَىٰ كُلِّ شَرَفٍ وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَىٰ كُلِّ حَمْدٍ.** و در اسفار شباهنگام می فرمود: **يَا أَرْضُ، رَبِّي وَ رَبُّكَ اللَّهُ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّكَ وَ شَرِّ مَا فَيْكَ وَ شَرِّ مَا خَلَقَ وَ شَرِّ مَا دَبَّ عَلَيْكَ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ كُلِّ أَسَدٍ وَ أَسْوَدٍ وَ حَيَّةٍ وَ عَقْرَبٍ وَ مِنْ شَرِّ سَاكِنِي الْبَلَدِ وَ شَرِّ وَالِدٍ وَ مَاوَلَدٍ.**

و هنگام سفر وقت سحر فرمودی: **سَمِعَ سَامِعٌ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ حُسْنِ بِلَائِهِ عَلَيْنَا رَبَّنَا صَاحِبِنَا وَ أَفْضَلُ عَلَيْنَا عَائِدًا بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ.**

و می فرمود در فراخ سالی به توانی سفر کنید تا دواب از علف بهره یاب شوند، و در تنگ سالی بشتاب روید که دواب لاغر نشوند، و اگر شباهنگام در عرض راه بخواهید فرود شد از راه به یک سوی که شاهراه محل دواب و گذرندگان است، و یک تنه سفر مکنید اگر مردمان زیان آن بدانستی هیچ راکی یک تنه در شب طی مسافت نکردی، و زنان را جز با شوهر یا محرمی از سفر منهی می داشت و می فرمود: ملائکه با مسافرانی که سگ و جرس با ایشان است رفیق نشود و جرس از مزامیر^۱ شیطان است.

و می فرمود: سفر قطعه‌ای است از عذاب، و گاه در اسفار مخلف می شد و ماندگان را می راند و برخی را با خود ردیف می کرد و چون از سفر باز می شد می فرمود: **أَيُّبُونَ تَأَيُّبُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ.** و چون به شهر درآمدی فرمودی: **نَتُوبُ لِرَبِّنَا أَوْبًا لَا يُغَادِرُ عَلَيْنَا حُوبًا.** و مردم بلد پذیره می شدند.

وقتی عبدالله بن جعفر را به استقبال بردند از پیش روی سوار کردند و یکی از سبطین علیه السلام را آوردند ردیف ساختند، و همچنان سه کس بر راحله سوار به شهر درآمد و شبانگاه به شهر در نمی آمد و مردم را منع می فرمود، و هنگام ورود شتری یا گاوی را ذبح کرده برای مردمی که به دیدن می آمدند طبخ می فرمود. و نخست به

→ ما به سوی پروردگاران باز می گردیم.

۱. مزامیر جمع مزار: نبی است که نوازندگان نوازند و آن را نای هم گویند.

مسجد رفته و دو رکعت نماز می‌گذاشت و می‌فرمود: در شب سیر کنید که زمین در شب پیچیده شود، و می‌گفت چون سه کس در سفر باشند یکی را امیر باید کرد و چون کس داعیه سفر داشتی و به وداع آمدی می‌فرمود: **إِسْتَوْدِعَ اللَّهُ دِينَكَ وَخَوَاتِيمَ عَمَلِكَ**. و گاه فرمودی: **زُوِّدَكَ اللَّهُ التَّقْوَىٰ وَغَفَرَ ذَنْبَكَ وَلَقَاكَ الْخَيْرَ حَيْثُمَا تَوَجَّهْتَ**.

[حَسَنَ مَعَاشِرَتٍ بِأَزْوَاجٍ]

و ترغیب مردم را در حسن معاشرت با ازواج می‌فرمود: **خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ** و **أَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي**.^۱ و کمال مدارا داشت، و اگر ملتمس چیزهای بچگانه بودندی مبذول داشتی، گاهی عایشه از کوزه‌ای که آب بخوردی پیغمبر بگرفت؛ و هم از آن موضع بنوشیدی. و چنان افتاد که با عایشه بدویدن مسابقت جست نوبتی عایشه درگذشت و نوبت دیگر پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سبقت جست و فرمود: **هَذَا بِذَاكَ**.

و گویند چون عایشه غضب کردی دست بر دوش او نهاده فرمود: **اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذَنْبَهَا وَ أَذْهِبْ غَيْظَ قَلْبِهَا وَ أَعِذْهَا مِنَ الْفِتَنِ**.

و گاه دست بر یکی از ازواج نهاده مزاح فرمودی، و بعد از نماز عصر در حجرات سیر کردی و پرسش فرمودی و به خانه آن کس که نوبت او بود در آمدی، و در میان زنان طریق مساوات سپردی در تمامت امور و می‌فرمود: **اللَّهُمَّ هَذَا قَسْمِي فِيمَا أَمْلِكُ فَلَا تَلْمَنِي فِيمَا لَا أَمْلِكُ**.

و گاه در اول شب غسل کردی و گاه بعد از مضاجعت وضو ساختی و بخفتی و در آخر شب غسل کردی و گاه بر همه طواف کردی و از پس هر مضاجعت غسل فرمودی. گفتند: چرا به یک غسل اکتفا نمی‌فرمائی؟ فرمود: این اطیب و اطهر است و نیز می‌افتاد که در یک روز یا یک شب بر همه زنان عبور می‌فرمود و به یک غسل اکتفا می‌جست.

أَمْ سَلَمَةَ گوید: چون با زنی صحبت داشتی جامه بر سر افکندی و چشم بر هم نهادی و فرمود: **عَلَيْكَ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ**. پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در مضاجعت قوت سی

۱. بهترین شما کسی است که برای کسان خود بهتر است، من از همه شما برای کسان خود بهترم.

(۳۰) تن مرد قوی بود از این روح نکاح نه (۹) زن و زیاده او را روا آمد و می فرمود:
 حُبَّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ النِّسَاءُ وَالطَّيِّبُ وَجُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ.^۱
 و در مجالست و مکالمه متواضع بود، و گاه در نشستن زانوها برداشتی و دستها
 گرد پاها کمر کردی و گاه متکی شدی و بنشستی، و گاه مستلقیاً یک پای را بر زیر پای
 دیگر انداختی و سخن شمرده فرمودی و به تمام دهن و به پری اشداق^۲ گفتی، و به
 اندازه حاجت سخن کردی، و گاه یک سخن را سه کَرْت فرمودی تا مردم فهم کنند و
 هنگام سخن به همه کف اشاره می کرد، و گاه دست راست بر بطن ابهام چپ می زد
 و چون به عجب می آمد کف دست را منقلب می ساخت، و چون در غضب می شد
 آثار خشم در چهره مبارکش نمودار می شد و بسیار محاسن مبارک را مس می کرد و
 هنگام سخن کردن آن حضرت اصحاب خاموش بودند. کَأَنَّمَا عَلَي رُؤُسِهِم الطَّيْرُ.
 و از آنچه اصحاب در عجب می شدند شگفتی می گرفت و از آنچه خندان
 می شدند تبسم می فرمود و یا خاموش بود، و نهایت ضحک آن حضرت آن بود که
 دندانهای نواجد^۳ بنمودی و گریه به اعتدال کردی آب از چشمش روان گشتی و از
 سینه مبارکش چون غلیان دیگ بانگی برآمدی.

و گریه آن حضرت یا بر میت یا بر امت یا از خوف خدا بودی، و گاه در کارها
 سوگند یاد می کرد و بیشتر این کلمات می فرمود: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، و گاه لَا وَ مَقْلَبِ
 الْقُلُوبِ، و گاه وَاللَّهِ، و گاه لَا وَاللَّهِ، و گاه لَا وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ. و چون از مجلس برخاستی
 برای کفارت مجلس گفتی: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ
 وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ.

و در امور مشاورت می کرد. عایشه گوید: هیچ مردی را ندیدم که بیشتر از رسول
 خدای با مردم مشاورت کند.

و پیغمبر به چند سخن فارسی تکلم فرمود و در حضرت او قرائت شعر
 می کردند و گاه طلب زیادتی می فرمود چندانکه تا صد (۱۰۰) شعر انشاد می کردند

۱. من از دنیای شما دو چیز را دوست دارم، زن و بوی خوش و روشنی چشم من در نماز است.

۲. اشداق جمع شداق: کنج دهان از جانب باطن رخسار.

۳. نواجد جمع ناچند صاحب: دندان سپسین را گویند و آن چهار دندان است مرا نسان را و
 آن را دندان بلوغ نیز گویند بدان جهت که بعد از بلوغ و کمال عقل درآید.

و خود شعر نمی فرمود جز اینکه از بهر رجز شعری بر زبان مبارکش گذشته یا به شعر رجز شاعری تمثل جسته، و گاه به یک مصرع از اشعار شعرا قرائت می جست چنانکه فرمود راست ترین کلمه که شاعر گفته لبید است که گوید:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ.

و گاه متمثل به این شعر شدی:

سَتُبَدَى لَكَ الْآيَاتُ مَا كُنْتَ جَاهِلًا وَ يَأْتِيكَ بِالْأَخْيَارِ مَنْ لَمْ تُزَوِّدْ

و بیرون وزن انشاد فرمود. ابوبکر عرض کرد چنین نیست. فرمود: من شاعر نیستم و گاه مصرع آخر را چنانکه شاعر گفته بود می فرمود. و قصه و فسانه^۱ پیشینیان در مجلس آن حضرت مذکور می شد و خود از بهر اصحاب و ازواج حدیث گذشتگان را تذکره می ساخت.

در بیان فضایل رسول خدای ﷺ

فضایل رسول خدای به اندازه تمام آفرینش است چه تمامت آفرینش از فضل او پدیدار گشته، لاجرم فضایل حضرتش را اندازه و شماره نتوان داشت و ما در این کتاب مبارک معدودی نگار خواهیم کرد.

فضیلت اول: آن است که آن حضرت نخستین آفرینش است چنانکه - در مقدمات مجلد اول از کتاب ناسخ التواریخ - به شرح رفت.

فضیلت دوم: آنکه خدای از انبیا عهد بسته که اگر زمان او دریا بند پیروی او کنند
کَمَا قَالَ اللَّهُ: وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ: أَأَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا: أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ.^۲

۱. فسانه: به معنی افسانه و حکایت بی اصل باشد.

۲. سوره آل عمران، آیه ۸۱: چون خدا از پیامبران پیمان گرفت که پس از آن که کتاب و فرزاندگی به شما دادم و آنگاه پیامبری آمد که موافق و مؤید کتاب شما بود به او ایمان آورید و یاریش کنید، فرمود آیا اقرار دارید و پیمان مرا پذیرفتید؟ گفتند: اقرار دادیم، فرمود: گواه باشید من ←

و نیز پیغمبر می فرماید: لَوْ كَانَ مُوسَى حَيًّا مَا وَسَعَهُ إِلَّا اتَّبَاعِي. و نیز می فرماید: لَوْ أَنَّ مُوسَى أَدْرَكَنِي وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِي لَمَا نَفَعْتَهُ نُبُوَّتُهُ شَيْئًا.

سیم: خداوند هر پیغمبر را به نام خطاب فرموده چنانکه می فرماید: يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ^۱، و يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ^۲، و يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا^۳، و يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بَكَلَامِي^۴، و يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ^۵، و يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ^۶، و يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ^۷، و يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ وَالِدَتِكَ^۸.

و محمد را به اسم خطاب نمی فرمود از بهر تعظیم بلکه به القاب خطاب کرد مانند: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدْ^۹، و يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ^{۱۰} و هر جا نام آن حضرت فرود شد به غیر خطاب بود مانند: و مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ^{۱۱} و دیگر: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ^{۱۲}، و خَاتَمُ النَّبِيِّينَ^{۱۳} و اشباه آن.

چهارم: امم سالفه را روا بود که پیغمبر خود را به نام خطاب کنند و محمد را جایز نبود چنانکه می فرماید: لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا^{۱۴} چه نخست به یا محمد و یا ابالقاسم خطاب می کردند، بعد از این آیت یا رسول الله و یا نبی الله گفتند.

پنجم: خدا به بلد او سوگند یاد کرده می فرماید: لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ^{۱۵} و به حیات هیچ کس قسم یاد نکرده جز محمد که می فرماید: لَعَنُوكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ^{۱۶}.

→ هم با شما گواهم.

- | | |
|--|-------------------------|
| ۱. سوره بقره، آیه ۳۵: ای آدم با همسرت در بهشت سکنی گزین. | ۲. سوره هود، آیه ۴۸. |
| ۳. سوره هود، آیه ۷۶. | ۴. سوره اعراف، آیه ۱۴۴. |
| ۵. سوره ص، آیه ۲۶. | ۶. سوره مریم، آیه ۷. |
| ۷. سوره مریم، آیه ۱۲. | ۸. سوره مائده، آیه ۱۱۰. |
| ۹. سوره تحریم، آیه ۹. | |
| ۱۰. سوره مائده، آیه ۴۱ و ۶۷ و سوره مؤمنون، آیه ۵۱. | |
| ۱۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴. | ۱۲. سوره محمد، آیه ۲۹. |
| ۱۳. سوره احزاب، آیه ۴۰. | ۱۴. سوره نور، آیه ۶۳. |
| ۱۵. سوره بلد، آیه یک. | ۱۶. سوره حجر، آیه ۷۲. |

و در حق رسالت او قسم یاد فرموده: **يُسِّ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ**^۱.
و در اثبات هدایت او قسم یاد کرده می فرماید: **وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ**^۲.

و محبت او را **وَالضُّحَىٰ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ**^۳ و خلق عظیم او را
نَ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ^۴.

ششم: او را جوامع الکلم عطا کرد که لفظ اندک و معنی فراوان دارد چنانکه فرموده: **أَعْطَانِي جَوَامِعَ الْكَلِمِ**. مراد از آن قرآن یا اعم است.

هفتم: هیبت او را یک ماهه راه در دل اعدا افکند.

هشتم: غنایم بر امم ماتقدم حرام و بر امت او حلال شد.

نهم: تمام روی زمین را از برای معبد و مسجد امت او خداوند جایز داشت و خاک را از بهر تیمم چون آب نیابند به جای آب گذاشت و امم سالفه را جز در معبد معین عبادت روا نبود.

دهم: آنکه بر تمامت خلائق مبعوث شد و انبیای ما تقدم به روایتی هریک به قومی مبعوث شدند و اگر نوح عليه السلام یا جز او بر تمامت انس مبعوث باشد آن حضرت بر جن و انس مبعوث شد.

یازدهم: آنکه ختم نبوت بدو شد چنانکه در ششم این فضایل خود می فرماید:
فُضِّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِسِتِّ أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ وَ نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مِنْ مَيْسِرَةِ شَهْرٍ وَأُجِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ وَ جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً وَ أُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً وَ خُتِمَ بِي النَّبِيُّونَ. و اینکه به نص حدیث، عیسی در آخر زمان فرود آید و نسخ شریعت او نکند بلکه متابعت او گیرد.

دوازدهم: آنکه در غزوات ملائکه حاضر می شدند و با دشمنان او مخاصمه می کردند.

سیزدهم: آنکه خدایش رحمت بر عالمیان ساخت چنانکه می فرماید: و

۱. سوره یس، آیه یک
۲. سوره نجم، آیه یک
۳. سوره قلم، آیه ۱ - ۴

۱. سوره یس، آیه یک
۳. سوره ضحی، آیه یک

مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.^۱ و از آنجا که می فرماید: حَيُّوتِي خَيْرٌ لَّكُمْ و مَمَاتِي خَيْرٌ لَّكُمْ. این فیض در حیات و ممات او منقطع نمی شود و در تفسیر رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ گفته اند: أَى رَحْمَةً لِّلْجَنِّ وَالْإِنْسِ، و قَبْلَ لِجَمِيعِ النَّاسِ رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِ بِالْهُدَايَةِ و رَحْمَةً لِّلْمُنَافِقِ، بِالْأَمَانِ مِنَ الْقَتْلِ و رَحْمَةً لِّلْكَافِرِ بِتَأْخِيرِ الْعَذَابِ.

رسول خدای با جبرئیل گفت: آیا از این رحمت تو را بهره ای است؟ گفت: آری من از عاقبت خود در بیم بودم چون این آیت آوردم: ذی قُوَّةٍ عِنْدَ ذی الْعَرْشِ مَكِينٌ، مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ.^۲ ایمن گشتم چه در این آیت خدای مرا ثنا کرد.

چهاردهم: در زمان بعثت او شیاطین از عروج به آسمان ممنوع شدند.

پانزدهم: اسرافیل بر او فرود شد و بر هیچ پیغمبر در نیامد، می فرماید: اسرافیل بر من فرود شد، جبرئیلش در یمین و میکائیلش در یسار بود، تمامت اشیا را در میان دو چشم او نگریستم مرا مخیر ساخت در پادشاهی یا در بندگی و پیغمبری. من بندگی و پیغمبری اختیار کردم.

شانزدهم: در شأن رسول خدای فرود شد: إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ و مَا تَأَخَّرَ.^۳

مژده فتح را مقدم داشت و نام از گناه نبرد و ذنوب ماضی و مستقبل را مغفور فرمود؛ اما در ذکر توبت و مغفرت دیگر انبیا با اینکه معصومند ترک اولی ایشان را به نام گناه و دیگر لغزشها یاد فرموده چنانکه در شأن آدم صفی می فرماید: وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى، ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ و هَدَى.^۴

و در شأن نوح می فرماید: فَلَا تَسْتَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّهُ عِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.^۵

در قصه یونس می فرماید: وَ ذَالْتُنَّ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَمْرِ و كَذَلِكَ نُجِي الْمُؤْمِنِينَ.^۶

و در قصه داودی می فرماید: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲. سوره تکویر، آیه ۲۰ و ۲۱.

۳. سوره فتح، آیه یک.

۴. سوره طه، آیه ۱۱۹ و ۱۲۰.

۵. سوره هود، آیه ۴۶.

۶. سوره انبیاء، آیه ۸۷ و ۸۸.

بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ^۱. و در قصه موسی عليه السلام فرموده: فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ. قَالَ رَبِّ انِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ^۲.

هفدهم: خداوند انبیای ماتقدم را به سؤال عطیتی رفت و او را بی سؤال عطا فرمود چنانکه در شأن محمد می فرماید: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ^۳. و ابراهیم عرض کرد: وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ^۴ و موسی گفت: رَبِّ اشرح لي صدري^۵.

هجدهم: خداوند در شأن محمد می فرماید: وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ^۶. چنانکه یاد او با یاد خدا انباز می رود و این معنی از کلمه اذن و دیگر دعوات آشکار است.

نوزدهم: زنان او را خداوند مادر مؤمنان ساخت و نکاح ایشان را از پس آن حضرت حرام ساخت چنانکه می فرماید: أَلَنْبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ^۷. و دیگر فرمود: وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تُنْكَحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا^۸.

گویند طلحة بن عبیدالله گفت: چون رسول خدای وداع جهان گوید عایشه را نکاح بندم پس این آیت بیامد.

بیستم: در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن عمرو بن عاص حدیث کرده اند که: رسول خدای را نگریست که نشسته نماز می گزارد، عرض کرد که تو فرموده ای: صَلَاةُ الرَّجَالِ قَاعِدًا عَلَى نِصْفِ الصَّلَاةِ. فرمود: لَكِنْ لَسْتُ كَأَحَدٍ مِنْكُمْ. لاجرم نماز

۱. سوره ص، آیه ۲۶.

۲. سوره قصص، آیه ۱۵ و ۱۶. موسی مشتگی بر او وارد آورد و کارش ساخت و با خود گفت: این کارهای شیطانی بود که او آشکارا دشمن گمراه کننده ای است، گفت: پروردگارا من به خود ستم کردم، مرا ببخش، خداوند او را بخشید.

۳. سوره انشراح، آیه یک: آیا سینهات را برایت نگشودیم.

۴. سوره شعرا، آیه ۸۷: در روزی که مردم برانگیخته می شوند، شرمنده و رسوایم مکن.

۵. سوره طه، آیه ۲۵: پروردگارا سینهام را بگشا.

۶. سوره انشراح، آیه ۴: و بلند آوازهات نکردیم؟

۷. سوره احزاب آیه ۶: پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او مادران مؤمنان هستند.

۸. سوره احزاب، آیه ۵۳: و شما حق آزار رسول خدا را ندارید و پس از او هرگز نباید همسران او را به نکاح خود در آورید.

نافله را نشسته گذاشتن آن فضل یافتی که دیگران ایستاده کردند.

بیست و یکم: از قفای خود چنان می دید که از پیش روی می نگریست چنانکه می فرماید: **أَقِيمُوا الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ فَإِنَّهُ لَأَرْيَكُم مِّنْ وَرَائِ ظَهْرِي**. و این خطاب با منافقین بود که در قفای پیغمبر هنگام صلوة با یکدیگر غمز می کردند.

بیست و دوم: شریعت او ناسخ شرایع و پاینده است تا به قیامت.

بیست و سیم: نور خداوند محیط او بود چه فرموده: **اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي نُورًا مُّؤَبَّدًا**. و از این روی جسم او سایه نداشت و جامه از قوت وجود او نیز سایه نداشت.

بیست و چهارم: خداوند او را حبیب خود ساخت. گویند: وقتی ابن عباس انبیا را به صفاتی که خداوند ایشان را برگزیده بود ذکر می نمود ناگاه رسول خدای درآمد و فرمود: همه بشنیدم همانا ابراهیم خلیل الله، و موسی نجی الله، و عیسی روح الله و کلمة الله، و آدم صفی الله است، و من حبیب الله ام و لافخر.

بیست و پنجم: آفرینش را از بدایت تا نهایت بر وی عرضه داشتند تا به تمامت مکشوف داشت و لختی از آن اخبار فرموده.

بیست و ششم: بنا به مذهب قومی که تجویز رؤیت کرده اند او را دیدار انوار جمال مشهود افتاد.

بیست و هفتم: از در بهترین قرون انگیخته شد چنانکه می فرماید: **بُعِثْتُ مِنْ خَيْرِ قُرُونِ بَنِي آدَمَ قَرْنَا فَقَرْنَا حَتَّى كُنْتُ مِنَ الْقُرُونِ الَّتِي كُنْتُ فِيهَا**.

بیست و هشتم: او را از اشرف قبایل برانگیخت می فرماید: **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مِنْ وُلْدِ إِبْرَاهِيمَ إِسْمَاعِيلَ وَاصْطَفَى مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ بَنِي كِنَانَةَ وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشٍ بَنِي هَاشِمٍ وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ**^۱.

بیست و نهم: امت او اشرف امم است. قال الله تعالى: **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ**^۲.

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۸: رسولی از میان خودتان به نزد شما آمد که بی تردید رنجهای شما بر او گران می آید.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰: شما بهترین امتی هستید که در میان مردم پدیدار شده اید، امر به معروف و نهی از منکر می کنید.

سی ام: اجماع امت او حجت قاطع است بیرون دیگر امام، چه از معصوم خالی نخواهد بود. و علمای شیعی اجماع سقیفه بنی ساعده را بی حضور امیرالمؤمنین و خواص اصحاب اجماع نخوانند.

سی و یکم: امت او بر ضلالت اجماع نکنند به مدلول: لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الضَّلَالَةِ.

سی و دوم: امت او را بر دیگر امام گواه گیرند به مفاد: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ.^۱

سی و سیم: امت او از دیگر امام فزونی دارند در محشر می فرماید: أَنَا أَكْثَرُ الْأَنْبِيَاءِ تَبَعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

سی و چهارم: چهار دانه بهشت امت او راست می فرماید: إِنِّي لَأَرْجُوا أَنْ تَكُونُوا ثُلثِي أَهْلِ الْجَنَّةِ.

سی و پنجم: امت او به قحط هلاک نشوند.

سی و ششم: بر امت او بیگانه مسلط نخواهد شد. سعد بن وقاص گوید: پیغمبر در مسجدی پس از دو رکعت نماز خدای را به زمانی دراز بخواند، آنگاه فرمود: سه چیز از خدای خواستم، نخست: آنکه امت من به وجه عموم به قحط هلاک نشوند. دوم: مانند امت نوح غرقه نشوند. سیم: آنکه در میان ایشان خلاف و جنگ در نیفتد این یک را منع فرمود.

سی و هفتم: خداوند تکالیف صعبه را از امت او برداشت، خدای فرماید: يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ.^۲

سی و هشتم: صفوف امت او را چون صف ملائکه بداشت می فرماید: جُعِلَتْ صُفُوفُنَا كَصُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ.

سی و نهم: خدای می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ الْخ.^۳

۱. سوره بقره آیه ۱۴۳: بدین سان شما را امتی میانه رو قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷: بارهای سنگین و تکالیف شاق را از دوش آنها بر می دارد.

۳. سوره الحجرات، آیه ۲: ای مؤمنان صدایتان را از صدای پیامبر فراتر نکنید و همان طور که با یکدیگر بلند سخن می گوئید با او بلند سخن مگوئید.

چهارم: بر نمازگزار فرض بود که چون رسول خدایش بخواند پاسخ دهد و این زیانی به نماز او نداشت.

چهل و یکم: هدیه بر او حلال بود بی کراهت دیگر حکام و ولات.

چهل و دویم: دروغ بستن بر آن حضرت چون دیگر اکاذیب نیست بلکه از افحش کبایر است، ابو محمد جوینی از فقهای شافعیه گوید: هر که به عمد بر پیغمبر دروغ بندد کافر است و حدیث کند که فرمود: مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَدِيثٍ يَرِي أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدٌ مِنَ الْكَافِرِينَ. و فقهاء حکم به فساد صومش کنند.

چهل و سیم: هر کس در خواب او را بیند به صدق باشد چه می فرماید: مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى إِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ بِهِ.

چهل و چهارم: اول کس است که روز محشر از قبر برخیزد می فرماید: أَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنَشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ.

چهل و پنجم: رتبت شفاعت او راست بدین گونه:

اول: شفاعت عظمی اهل موقف را آنگاه که از پیغمبران نومید

شوند و بدو پناهنده گردند.

دویم: گروهی که بی حساب به بهشت روند.

سیم: گروهی را که سزاوار دوزخ باشند.

چهارم: جماعتی را که از دوزخ برآورند.

پنجم: جماعت بهشتیان را که درجات بلند کنند.

ششم: کفاری را که تخفیف عذاب کنند.

هفتم: آنانکه در مدینه بمردند می فرماید: مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَمُوتَ

بِالْمَدِينَةِ فَلَيْمَتْ فَإِنِّي أَشْفَعُ لِمَنْ يَمُوتُ بِهَا.

چهل و ششم: اول کسی است که شفاعتش مقبول افتد می فرماید: أَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ وَ

أَوَّلُ مُشَفَّعٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

چهل و هفتم: لوای حمد در قیامت او را باشد می فرماید: لِوَاءُ الْحَمْدِ يَوْمَئِذٍ

بِيَدِي.

چهل و هشتم: اشرف خلایق و پیشوای ایشان است در قیامت.

چهل و نهم: تمام انبیا در سایه علم او باشند. فرماید: آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لِوَائِي. و

هم فرماید: أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ و نیز فرماید: أَنَا أَكْرَمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و لَافْخَرًا، بِيَدِي لِوَاءِ الْحَمْدِ و لَافْخَرًا و مَا مِنْ نَبِيٍّ يَوْمَئِذٍ آدَمَ فَمَنْ سِوَاهُ إِلَّا هُوَ تَحْتَ لِوَائِي.

پنجاهم: اول کس او به بهشت درآید فرماید: أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَفْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ. و امت او از همه زودتر درآیند.

پنجاه و یکم: حوض مورد در قیامت او را باشد خدای فرماید: إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ^۱

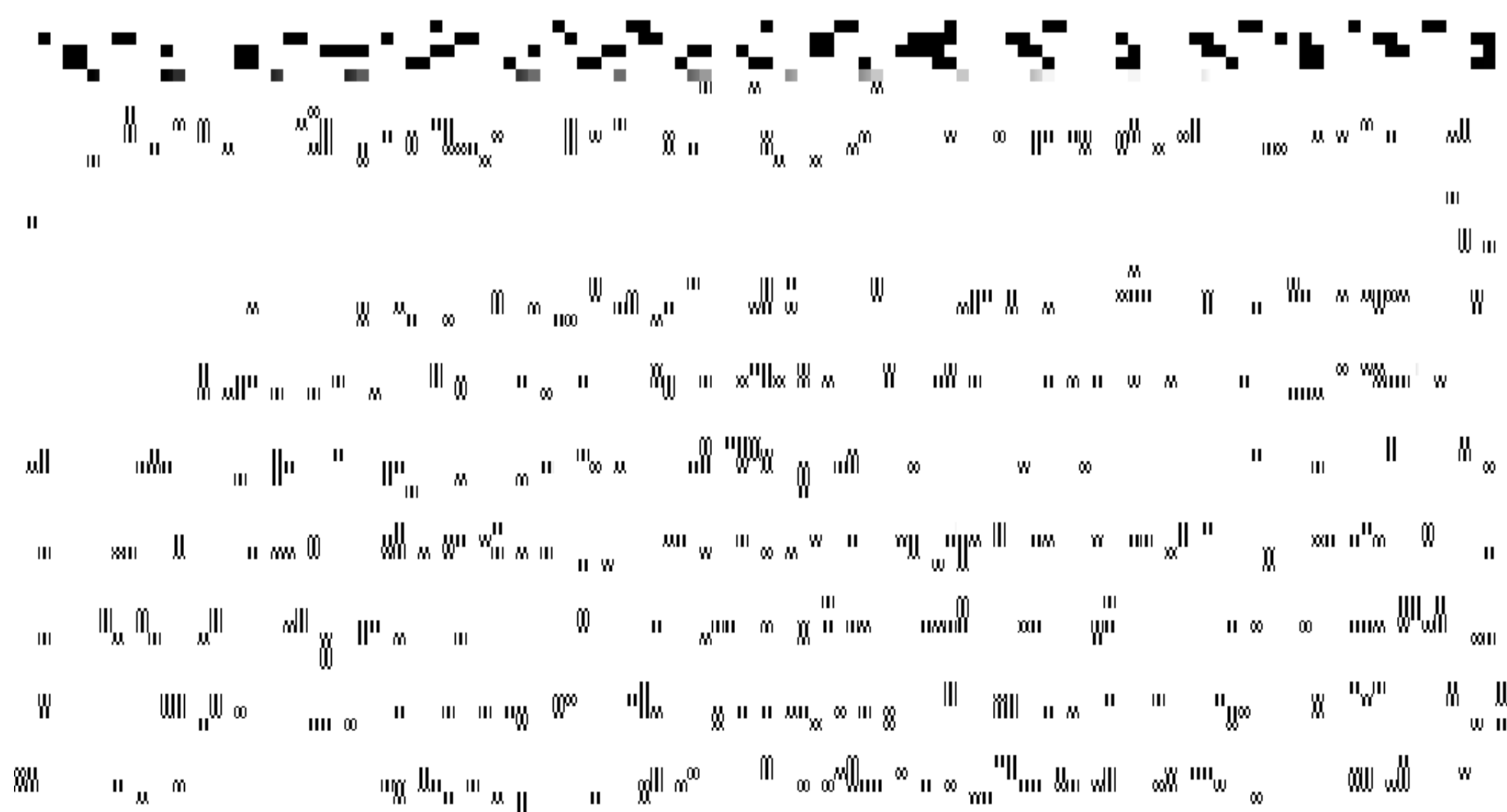
پنجاه و دوم: مقام محمود اوراست خدای فرماید: عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً.^۲

پنجاه و سیم: درجه وسیله اوراست فرماید: سَأَلُوا اللَّهَ لِيَ الْوَسِيلَةَ. گفتند وسیله چیست؟ فرمود: اعلی درجه بهشت است و بدان نرسد جز یک مرد و امیدوارم که آن مرد من باشم.

پنجاه و چهارم: در تاریکی چنان دیدی که در روشنائی نگریستی.

پنجاه و پنجم: ثنائب^۳ که از افعال شیطان است او را نبود.

پنجاه و ششم: مگس بر بدن مبارکش نمی نشست.



۳. سورة فلم، ایه ۴: که شکر ف اخلاقی داری.

۱. سائب. حمیارة و دهن دره.

زیارت آن خانه آید و مقصودی جز زیارت نداشته باشد به تحقیق که مرا زیارت کرده و مهمان من گشته و سزاوار به کرم من آن باشد که او را به کرامت خود برسانم، شرف و کمال و رفعت حال آن خانه را به پیغمبری مفوض سازم از فرزندان تو که او را ابراهیم گویند، قواعد آن خانه را به سبب او بلند گردانم که بر دست او عمارت آن را راست آرم، و چشمه زمزم را بر او ظاهر گردانم، و حل و حرمت آن را به میراث بدو دهم، و مشاعر آن را به دست او آشکار سازم، بعد از آن هر قرنی آن را آبادان نگاه دارند، و در معموری آن سعی نمایند تا منتهی شود نوبت به پیغمبری از فرزندان تو که او را محمد گویند و خاتم پیغمبران باشد، او را از ساکنان و والیان و حاجیان و ساقیان این بیت گرامی کنم که مرا جوید و از من چیزی خواهد، باید بداند که من با آن جماعت کالیده^۱ موی غبارآلوده، وفاکننده به نذر خویش باشم.

و در صحف ابراهیم است که از سترات جلال او را چنین خطاب رفت که: خواستاری ترا از بهر اسمعیل بپذیرفتم و او را مکرم داشتم و نسلش را برکت دادم؛ از او پسری بزرگوار آید نام او محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برگزیده، و برداشته من باشد، با او وصیتی می فرستم تا او را برساند و او راست امتی که بهترین امم باشد.

و در توریة خطاب به حقیقت جامعه محمدیه کرده که: ای پیغمبر نامی به درستی که ما فرستادیم تو را در حالی که گواهی و بشارت دهنده بندگان را، و ترساننده بدان را، و پناهی امتان را، تو بنده من و رسول منی، نام نهادم ترا متوکل، آنگاه از خطاب به غیبت می فرماید: درشت گوی و درشتخوی و سنگدل و فریاد برآورنده در بازارها نمی باشد، بدی را به بدی پاداش نکند لیکن عفو نماید و اغماض کند، خدای او را از دنیا نبرد تا زمانی که به او راست شود ملتی که کج شده باشد. بگوید: لا اله الا الله، پس بگشاید به آن کلمه چشمهای نابینا و گوشهای ناشنوا و دلهای در غلاف را.

و در جای دیگر از توریة می فرماید: محمد بن عبدالله مولد او مکه و مهاجر او مدینه و ملک او شام باشد، امت او شکرگزاران باشند، تکبیر گویند در هر بلندی، و حمد گویند در هر پستی، ازار بندند بر انصاف خود، و وضو سازند بر اطراف خود، منادی و مؤذن ایشان ندا کند از خوف آسمان، صفت ایشان در قتال و وصف ایشان

۱. کالیده: به معنی درهم شده و آمیخته و آشفته و ژولیده گردیده.